

# پژوهش علم‌دینی شناسی

- اصطلاحات علم، دین و علم دینی چه مفهومی دارند؟
- مخالفان علم دینی چه می‌گویند؟
- تاریخچه بحث علم دینی در ایران چیست و رویکردهای مختلف به آن چگونه است؟
- آیا امکان تحول جهانی در علم وجود دارد؟

# اواکاوی مفهومی علم دینی و رویکردهای مختلف به آن



■ سخنرانی حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی  
در جمع اساتید دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی قم  
در تاریخ‌های ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱

# علم‌دینی



برای رسیدن به هر آرزوی بزرگ و هر هدف والایی، سازوکاری وجود دارد؛ این سازوکار را باید جوان هوشمند فرزانه‌ی دانشجو پیدا کند. بحث جنبش نرم‌افزاری از همین قبیل است.

(از بیانات امام خامنه‌ای در جمعی از دانشجویان بسیجی ۱۳۸۴/۰۳/۰۵)



دینی که رنسانس علیه آن قیام کرد و خط فکری و علمی دنیا را در جهت مقابل و مخالف آن ترسیم کرد، دین نبود؛ توهمات و خرافاتی بود با عنوان دین. دین کلیسایی قرون وسطایی، دین و معرفت دینی نبود. بدیهی بود که عقده‌ها و گره‌ها در ذهن دانشمندان و نخبگان و زبدگان فکری باقی بماند و برایش راه علاج‌های ضد دینی و غیر دینی پیدا کنند. لذا هنوز چگونگی کنار آمدن علم و دین برای آن‌ها مسئله است؛ لیکن مسأله‌ی ما این نیست. **در جهان بینی ما، علم از دل دین می‌جوشد و بهترین مشوق علم، دین است.** دینی که ما می‌شناسیم، جهان‌بینی دینی‌ای که ما از قرآن می‌گیریم، تصویری که ما از آفرینش و از انسان و از ماوراء الطبیعه و از توحید و از مشیت الهی و از تقدیر و قضا و قدر داریم، با علم سازگار است؛ لذا تولیدکننده و تشویق‌کننده‌ی علم است. نمونه‌اش را شما در تاریخ نگاه کنید؛ ببینید حرکت علمی در قرون اولیه‌ی اسلام بر اثر تشویق اسلام آن‌چنان اوج گرفت که تا آن‌روز در دنیا بی‌سابقه بود و علم و دین باهم آمیخته و ممزوج بود.

از بیانات امام خامنه‌ای در دیدار با جمعی از اساتید دانشگاه‌ها ۱۳۸۳/۰۹/۲۶

السلامة  
و نهضت  
جمهوری اسلامی ایران

## مقدمه

رهبر حکیم انقلاب (مدظله العالی) مسأله جنبش نرم افزاری و نهضت تولید علم را برای اولین بار در اسفندماه ۷۹ در جمع دانشجویان دانشگاه امیرکبیر مطرح کردند که ناظر به بحث تولید و تحول در عرصه علم، متناسب با نیازهای کشور بود. پس از آن نیز در دیدارهای مختلفی که با جامعه علمی کشور داشتند، این دغدغه را مکرراً مطرح کردند که موجب تحرک بیش از پیش جامعه علمی کشور و حصول دستاوردهای ارزشمندی در عرصه های مختلف علمی شد که البته این میزان از پیشرفت نمی تواند جوابگوی نیازهای کشور در حال حاضر و آینده باشد، بالاخص در زمینه علوم انسانی که نیازمند تحولی اساسی در این زمینه می باشیم. لذا مرکز جنبش نرم افزاری قرارگاه شهید باقری در این راستا و به منظور کمک به صیوروت وضع موجود در عرصه علوم انسانی به موقعیتی تمدن ساز شکل گرفت. در این راستا انشالله سلسله جزواتی در چهار محور «نسبت شناسی علم و دین»، «علوم انسانی اسلامی»، «تاریخ علم و تمدن اسلامی»، «اندیشمندان مسلمان و مسأله علم» تدوین و توزیع خواهد شد.

مسأله نسبت علم و دین یکی از مقولاتی است که نقش آن در سیر تحول علوم انسانی غیرقابل اغماض است. هم چنان که برداشت ها و صورت بندی های خاصی از ماهیت دین (مسیحیت) و علم در تمدن غرب، منجر به شکل گیری علوم امروزین و تلقی تقابل و تعارض علم و دین و همچنین انفکاک عرصه های این دو شده است، تبیین هریک از این دو و ارتباط آن در معرفت و جهان بینی اسلامی صورتی متفاوت از علوم را رقم خواهد زد. بنابراین در این حوزه با دو سنخ از سوالات روبرو هستیم، اول، سوالاتی که بر پایه سنت غربی از نسبت علم و دین شکل گرفته اند و دوم، سوالاتی که در درون نظام معرفتی خاص اسلامی قابل طرح و بررسی اند. از این رو بر آن شدیم تا نظر برخی از صاحب نظران مطرح کشور را در این باب در قالب سلسله جزوات **نسبت شناسی علم و دین** به علاقه مندان به پژوهش در عرصه علوم انسانی تقدیم کنیم.

جزوه حاضر دومین شماره از مجموعه **نسبت شناسی علم و دین** است که شامل بخش دوم از سخنان علامه مصباح پیرامون دین و علم و نسبت بین آنهاست که در طی چند جلسه (جلسات ششم و هفتم) در جمع اساتید دانشگاه های استان قم ایراد نموده اند. انشالله متن کامل این سخنرانی در دو بخش تحت عناوین «دین؛ علم و نسبت میان آنها» و «واکاوی مفهومی علم دینی و رویکردهای مختلف به آن» و در قالب این جزوه ارائه خواهد شد.

## درآمد

در جلسات گذشته بیان شد که اختلاف نظرها در زمینه علم دینی و اسلامی کردن دانشگاه‌ها به خاطر ابهام‌هایی است که در تعبیرها و تعریف‌ها وجود دارد و اگر سعی کنیم تعریف واحد و مشترکی را بین خودمان داشته باشیم، بسیاری از این اختلاف نظرها برطرف شده و پاسخ بسیاری از اشکالات روشن می‌شود. از این رو، در جلسات گذشته بعد از ارائه توضیحی درباره اصطلاحات، پیرامون تحولی که باید در علوم دانشگاهی پیدا شود بحث شد و این نکته خاطر نشان شد که این تحول نه تنها کاری ضد آکادمیک نیست، بلکه صرفاً آکادمیک است. بعد از مطرح‌شدن گزیده‌ای از سؤال‌های اساتید و ارائه جزوه‌ای به بنده که شامل نظرات مخالفان تولید علم دینی بود، به نظر می‌رسد باید پس از تأکید مجدد روی اصطلاحات، نظرات مخالفین بررسی شود.

## واکاوی مفهومی اصطلاحات در بحث علم دینی

### معنای لغوی واژه علم

معنای لغوی واژه علم، آگاهی از واقعیت است. این معنا حتی درباره خدای متعال هم صادق است؛ معنای عالم بودن خدا نسبت به همه چیز این نیست که خداوند روش تجربی را به کار برده و یا استدلالی کرده است، بلکه همین خود آگاهی، علم است.

### معانی اصطلاحی واژه علم

این واژه معانی اصطلاحی متعددی دارد و در اینجا چند معنا که بیشتر مورد نیاز است بیان می‌شود تا ضمن بحث‌ها مقصود مشخص باشد و اصطلاحات با یکدیگر خلط نشوند.

#### ۱. اعتقاد مطابق با واقع

مطابق یک اصطلاح، علم یعنی شناختن واقعیت‌ها آن چنان که هستند، و به عبارت دیگر، علم یعنی کشف واقعیت‌ها و پدیده‌های عینی و روابط آن‌ها با یکدیگر آن چنان که در واقع و نفس الامر هست. بنابراین تعریف،

اگر افرادی با نظرهای مختلف مدعی علم باشند و هر یک نظر خود را مطابق با واقعیت بدانند، یکی از نظرها علم است و دیگری علم نیست، بلکه جهل است. اما اینکه کدام یک علم است، با توجه به روشی مناسب با آن نظر، در مقام بازشناسی، علم حقیقی از غیر حقیقی روشن می‌شود. مثلاً، در موضوع وجود یا عدم وجود خدا، یکی برای وجود خدا استدلال کرده و بر اساس آن، خدا را قبول می‌کند و دیگری هم به خیال خودش برای نفی وجود خدا استدلال دارد و وجود خدا را نمی‌پذیرد. هر دو برای کشف واقعیت می‌کوشند و می‌خواهند بدانند در واقع خدا هست یا نیست، اما این دو نظر با یکدیگر مخالف است. آیا این هر دو نظر علم است؟ طبق این تعریف، فقط یکی از آن دو نظر علم است، زیرا بالأخره یا خدا هست یا نیست. آن گزاره‌ای که مطابق با واقع است، علم است و گزاره دیگر - هر چند در آن بستر مطرح شده است - جهل است. بنابراین، علم به معنای اعتقاد مطابق با واقع است.

## ۲. تلاش برای کشف واقعیت مادی با روش تجربی

مطابق اصطلاحی دیگر، علم یعنی تلاش برای کشف واقعیت با روش تجربی. منظور از واقعیت در این اصطلاح فقط پدیده‌های تجربی است، زیرا پدیده‌های غیر تجربی را نمی‌توان با تجربه حسی کشف کرد. پس، موضوع این علم فقط پدیده‌های حسی و مادی است. شاید معروف‌ترین اصطلاح همین باشد.

## ۳. تلاش برای کشف واقعیت مادی، هر چند با روش غیر تجربی

طبق اصطلاح دیگر، علم یعنی تلاش برای کشف واقعیت مادی، هر چند با روش غیر تجربی. بر اساس این اصطلاح، اگر راه دیگری هم غیر از روش تجربی برای کشف واقعیت حسی وجود داشت، قابل قبول است و علم به حساب می‌آید، زیرا واقع را کشف می‌کند. اگر پیامبری قبل از کشف دوربین، واقعیتی حسی - مانند تعداد ستاره‌ها در یک کهکشان - را بیان می‌کرد علم به حساب می‌آمد. اخبار و حیانی پیامبر صادق و متصل به منبع علم الهی، راهی برای کشف واقعیتی عینی است که راهی غیر از تجربه حسی است. این هم علم است. تفاوت این اصطلاح با اصطلاح قبلی این است که کشف واقعیت در این اصطلاح، مشروط به روش تجربی نیست. تفاوت عملی این دو اصطلاح کجا ظاهر می‌شود؟ در نظریات مخالفین خواهیم دید که بعضی برای انکار علم دینی گفته‌اند هر علمی متدلوزی مخصوصی دارد

و روش علوم طبیعی، تجربی است. حال، اگر - بر اساس گفته شما - این مسائل از راه غیر تجربه حسی بررسی شوند، علم نخواهد بود، زیرا علم آن است که با متد تجربی باشد، در حالی که شما می‌گویید از راه دیگری کشف شده است. جواب این است که در این نظریه با دو اصطلاح متفاوت از علم روبرو هستیم. بنابراین، باید در مقام بحث، بر سر معنای علم توافق کنیم؛ اگر توافق کردیم که واژه علم در مقام بحث به معنای چیزی است که با روش تجربی اثبات می‌شود، طبعاً - طبق این اصطلاح - آنچه در قرآن آمده علم نیست، زیرا با روش تجربی اثبات نشده است. در این صورت، علم دینی هم نخواهیم داشت و علم فقط آن است که با روش تجربی اثبات شود، اما اگر قید روش تجربی را در تعریف علم، قید زائد دانستیم، علم دینی هم خواهیم داشت؛ اگر بخواهیم واقعیتی - مانند تعداد سیاره‌های منظومه شمسی - را کشف کنیم، در صورتی که صادق مصدقی مانند جبرئیل از آن خبر داد، آیا باید بگوییم دروغ است و چون جبرئیل گفته است مورد قبول نیست؟! بالأخره واقعیتی است که باهر روشی کشف می‌شود.

برخی علوم هم با روش عقلی قابل اثبات هستند و هم با روش نقلی، مانند مباحث کلام که روشی تلفیقی و مزدوج دارند، هرچند تنها بعضی از مسائل کلام - مثل اصل وجود خدا - فقط با عقل و بعضی از مسائل آن صرفاً با نقل اثبات می‌شوند، مثل اثبات امامت شخص علی بن ابی‌طالب علیه السلام که عقل آن را اثبات نمی‌کند، زیرا عقل خود به خود به قضایای شخصی نمی‌رسد و این‌گونه قضایا فقط باید با نقل اثبات شوند. بعضی از مسائل - مانند اصل معاد - هم دلیل عقلی دارد، هم دلیل نقلی. پس ممکن است مسئله‌ای وجود داشته باشد که از دو راه - دلیل عقلی و نقلی - اثبات شود. در این صورت، اگر با دلیل عقلی ثابت شود، علم دینی نیست و اگر با دلیل نقلی اثبات شود علم دینی است. در علوم دیگر نیز اگر مسئله‌ای مطرح شده باشد که با روش تجربی قابل اثبات است و در همان جا آیه قرآن نیز همین مطلب را اثبات می‌کند، اگر آن مسئله را با قرآن اثبات کردیم می‌شود علم دینی، ولی اگر با تجربه اثبات کردیم علم غیردینی نامیده می‌شود. در هر صورت، نتیجه‌اش یکی است و فرض هم این است که هر دو یک چیز را اثبات می‌کنند. پس، حتی در این جا هم علم دینی و غیردینی به خاطر اختلاف در روش وجود دارد.

#### ۴. تلاش در جهت یافتن روابط پدیده‌ها، با صرف نظر از رسیدن یا نرسیدن به واقع

اصطلاح بعدی واژه علم، این است که ما اصلاً کار به کشف واقع نداریم و اصلاً به واقع نمی‌رسیم، مثل قول نسبی‌گرایان یا شکاکان که می‌گویند ما در هیچ

جا به یقین نمی‌رسیم، ما دنبال کشف واقع نیستیم، زیرا هیچ‌وقت به واقع نخواهیم رسید، اما بستری را فراهم کرده‌ایم که کسانی تلاش کنند و نظریاتی را ابراز کنند که گاهی تأیید و گاه رد می‌شود و به هر حال، نتایج عملی از آن گرفته می‌شود. علم همین است. علوم طبیعی در اختیار بشر هیچ‌وقت چیز ثابتی نبوده است، بلکه نظریاتی در طبیعیات، شیمی، فیزیک، کیهان‌شناسی، و ... مطرح شده و بعد تغییر کرده است. هرچند در طول تاریخ نظریات وجود دارند، اما علم، یک علم است؛ علم هیأت، علم نجوم، علم فیزیک، و ...، اما نظریات مختلفی وجود دارند که هیچ کدام هم کشف واقع نمی‌کنند. علم بر اساس این اصطلاح، به معنای تلاش عالمان است، خواه موافق واقع باشد یا خیر. تا وقتی مورد قبول واقع شده و از آن استفاده می‌شود، یک نظریه علمی است، هر چند ممکن است بعداً رد شود. مانند نظریه مرکزیت زمین برای عالم که قبلاً مطرح بود و دانشمندان بر اساس آن خیلی چیزها را اثبات می‌کردند. مثلاً خسوف و کسوف را بر همین اساس محاسبه و پیش‌بینی می‌کردند که با وجود غلط بودن اصل این نظریه، درست هم در می‌آمد و مفید بود و مردم از آن استفاده می‌کردند. و یا مثلاً در طب جدید برخی مسائل طب قدیم - مانند اخلاط اربعه و کیفیات اربعه یا این که عالم از چهار عنصر آب، باد، خاک، و آتش تشکیل شده است - انکار می‌شود و عنصرها را از صد تا هم متجاوز می‌دانند، ولی قبلاً بر اساس همین نظریات، مسائل زیادی را حل می‌کردند و نتیجه می‌گرفتند. مردم قرن‌ها باهمین طب معالجه می‌شدند. بر اساس این اصطلاح، مقید بودن به کشف واقع مطرح نیست، بلکه هدف آن است که تئوری‌هایی مطرح و تنظیم شود و فرمول‌هایی به دست بیاید که بتوان از آن‌ها در زندگی استفاده کرد، بیماری‌ها را معالجه کرد، خسوف و کسوف را پیش‌بینی کرد، و ...

خلاصه آنکه، حتی کشف واقع هم ملاک علم بودن علم نیست، بلکه صرف تلاش در جهت پیدا کردن فرمولی برای روابط پدیده‌ها در راستای استفاده از آن‌ها در زندگی، علم نام دارد.

همه اصطلاحات ذکر شده به نحوی با تلاشی که برای کشف واقع انجام می‌گیرد یا فواید یک پدیده، مرتبط بود. به عبارت دیگر، در واقع تعریفی برای علوم توصیفی - علوم‌ی که واقعیت‌ها را توصیف می‌کنند - به حساب می‌آید.

## ۵. مجموعه‌ای از توصیف‌ها و توصیه‌ها

اصطلاح پنجم این است که دستورالعمل‌ها نیز به محتوای علم افزوده شوند و دستورالعمل‌هایی که بعد از کشف پدیده‌ها یا آگاهی از فرمول‌ها و بر اساس



آن‌ها داده می‌شوند نیز جزء علم باشند. علم طب طبق اصطلاحات گذشته، آن است که ما درد و درمانش را بشناسیم و بدانیم که برای این درد فلان دارو مؤثر است، اما توصیه مریض به خوردن دارو دیگر جزء طب نیست، ولی طبق این تعریف، دستورالعمل‌های طب هم جزء علم است. طبق اصطلاحات قبلی، تا جایی مربوط به علم روان‌شناسی می‌شود که پدیده‌های روانی شناسایی شوند، عوامل تحقق یک پدیده در روان انسان بیان شوند و اینکه چه چیز می‌تواند آن را تغییر بدهد بررسی شود، اما اینکه مشاور و روان‌شناس به کسی بگوید که شما برای ایجاد تغییر در خود باید از این فرمول استفاده کنی - مثل توصیه به استفاده از مشروبات با بیست درصد الکل برای مبارزه با افسردگی - و به او نسخه بدهد، دیگر علم روان‌شناسی نیست، زیرا علم روان‌شناسی طبق اصطلاحات قبلی، این بود که بگوید الکل چنین تأثیری را دارد، نه اینکه به استفاده از آن دستور بدهد. کشف این که الکل چنین تأثیری را دارد یک مسئله علمی است که اثبات می‌شود و هیچ اشکالی هم ندارد، اما تجویز این که تو از این شربت الکلی استفاده کن، منوط به نظام ارزشی خاصی است که فراتر از علم است. گرایش‌های شخصی، گروهی، دینی، اقلیمی، نژادی، و آداب و رسوم افراد از سنخ مسائل ارزشی است که در کنار علم دخالت داده می‌شوند، بر علم تحمیل شده یا به علم ضمیمه می‌شوند، و حقیقتاً جزء علم نیستند.

اصل بحث‌های اقتصادی مانند علل تحقق پدیده‌های اقتصادی در جامعه و چگونگی مبارزه با آن‌ها و تغییر دادنشان، علم اقتصاد است، زیرا مانند فرمول‌های ریاضی است، اما گاهی اقتصاددان برای جامعه فرمول خاصی را تجویز می‌کند و می‌گوید از آنجا که گرانی‌ها در اثر افزایش نقدینگی در جامعه پدید آمده است، برای مبارزه با آن باید کاری کنید که نقدینگی قبض شود، بانک‌ها بتوانند پول‌ها را جمع کنند و پول کمی دست مردم باشد، در این صورت خرید مردم کم می‌شود و قیمت جنس‌ها پایین می‌رود. گاهی برای مبارزه با گرانی‌ها سیاست انقباضی به دولت‌ها پیشنهاد می‌شود که مثلاً یکی از راه‌های این است که بانک‌ها سودشان را بالا ببرند تا مردم رغبت پیدا کنند که پولشان را در بانک بگذارند و بدون زحمت سودش را بگیرند. در این صورت، سرمایه و پول نزد مردم کم شده و خرید کمتر می‌شود. با کاهش تقاضا برای خرید، قیمت پایین می‌آید. این یک نوع مبارزه با گرانی است و راه‌های دیگری هم دارد. این که فلان اقتصاددان چه راهی را برای مبارزه با تورم، گرانی، بیکاری یا سایر مسائل اقتصادی انتخاب کند، مثل نسخه دادن پزشک است؛ هر چند علم پزشکی یک علم است، اما یک پزشک نسخه‌ای متفاوت از پزشک دیگر را تجویز می‌کند و هر

یک، جهتی را می‌بینند. نسخه‌ها مختلف است، اما علم یکی است. در حقیقت نسخه‌ها علم نیستند، بلکه علم همان کشف رابطه بین این پدیده‌ها است. کشف تأثیر یک ماده شیمیایی در بدن، علم است، اما دستور استفاده یا عدم استفاده از آن، جزء علم نیست.

طبق برخی تعاریف از علم، نه تنها علوم دستوری وجود دارند، بلکه اصلاً ماهیت برخی علوم، دستوری است. مثلاً علم اخلاق و اینکه چه کار باید کرد و چه کار را نباید انجام داد، ماهیتش دستوری است، ولی ماهیت بعضی از علوم اصلاً دستوری نیست، مثل علم پزشکی که در آن، باید و نباید نهفته نیست، زیرا علم پزشکی رابطه بین بیماری و درمانش را نشان می‌دهد. این پزشک است که بر اثر شناختی که از وضعیت اقتصادی، مزاجی، و ... بیمار دارد نسخه خاصی می‌دهد. این دیگر جزء پزشکی نیست، بلکه برخاسته از علوم پزشکی و با ضمیمه‌گرایی‌های ارزشی، ملاحظات شخصی، گروهی، صنفی، محیطی و اقلیمی و ... است که در آن دخالت می‌کنند. امروزه آن جهات دستوری - به خصوص در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی - جزء علم شده است. اقتصاد نیز این‌گونه است؛ مردم از اقتصاددان انتظار دارند که راه‌کار عملی و دستور بدهد، در حالی که علم اقتصاد چنین اقتضایی را ندارد. علم بیانگر رابطه گرانی با یک پدیده است، مثلاً نقدینگی زیاد باعث گرانی کالا می‌شود. این علم اقتصاد است، اما اینکه اکنون چه باید کرد و مردم در این شرایط چه کار باید انجام دهند، یک جهات ارزشی است که باید به علم ضمیمه شده و طبق آن راهکار داده شود، اما اگر طبق اصطلاح اخیر، تمام دستوراتی هم که برخاسته از زمینه‌های علمی است جزء علم دانستیم، علم دو بخش خواهد بود؛ علم دستوری و علم توصیفی. علم، بر اساس این اصطلاح عام، به معنای کشف پدیده‌ها و دستور و توصیه خاص برای تغییر آن‌ها است. واژه علم، اصطلاح‌های دیگری هم دارد که برای جلوگیری از گسترش زیاد بحث، ذکر نمی‌شود.

## معانی دین

### ۱. مجموعه اعتقادات، اخلاق، و احکام عملی

مفهوم دین به معنایی که ما درباره دین اسلام و جامعه خودمان مطرح می‌کنیم روشن است. دین، مجموع سه بخش اعتقادات، اخلاق، و احکام عملی است. پس، بخشی از دین، شناخت هست‌های اعتقادی است، یعنی بدانیم خدا،

ملائکه، قیامت، و ... وجود دارند. این هست‌ها بخشی از دین را تشکیل می‌دهند. بخش دیگری از دین، ارزش‌ها است که جنبه خوب و بد دارد و بالأخره بخش سوم، دستورالعمل‌های خاص است، مانند اینکه نماز صبح را دو رکعت بخوان و اگر سه رکعت بخوانی باطل است، باید فلان مقدار را به عنوان زکات از مال خود جدا کنی و با این شرایط به مصرف خاص آن برسانی، یعنی کشف واقعیت نیست، بلکه دستورالعمل اجرایی و مبتنی بر ارزش‌های خاصی است. مجموع این سه بخش، دین است. پس، دین فقط هست‌ها یا فقط باید‌ها نیست. دین، باید‌هایی مبتنی بر یک نظام ارزشی است که آن نظام ارزشی برخاسته از باورهای خاص است. حال، کدام باورها است که در نظام ارزشی و نهایتاً در دستورالعمل‌های دین مؤثر است؟ آن نظام ارزشی که با توابعش راه سعادت حقیقی را به انسان نشان می‌دهد. دین، آن باورهایی است که منشأ ارزش‌هایی می‌شود و این ارزش‌ها احکام عملی خاصی را تعیین می‌کنند و مجموع این‌ها باورها، ارزش‌ها، و احکام عملی خاص به انسان نشان می‌دهد که چگونه به سعادت ابدی برسد. چنین دینی، دین حق است، اما دین‌هایی که این کار را نمی‌کنند ولی اسم دین را دارند، دین باطل نامیده می‌شوند. این تعریف سه مرحله‌ای از دین مورد قبول است که هم مشتمل بر هست‌ها است و هم مشتمل بر باید‌ها.

## ۲. محتوای کتاب و سنت

اصطلاح دیگری که گاهی در ادبیات ما هم به کار می‌رود این است که دین یعنی آنچه در کتاب و سنت وجود دارد و به عبارت دیگر، آنچه با دلیل‌های تعبیدی اثبات می‌شود. در اینجا اصطلاح دینی در مقابل عقلی به کار می‌رود و به معنای چیزی است که از راه وحی اثبات می‌شود. پس، دینی مساوی با وحیانی است.

طبق اصطلاح اول، ممکن است بعضی از باورهایی که اثبات می‌کنیم اصلاً ربطی به وحی نداشته باشند و صرفاً با عقل اثبات شوند، از طرف دیگر، باید‌هایی وجود دارند که صرفاً از راه وحی اثبات می‌شوند و عقل به آن‌ها راهی ندارد. همه این‌ها

دین، آن باورهایی است که منشأ ارزش‌هایی می‌شود و این ارزش‌ها احکام عملی خاصی را تعیین می‌کنند و مجموع این‌ها باورها، ارزش‌ها، و احکام عملی خاص به انسان نشان می‌دهد که چگونه به سعادت ابدی برسد. چنین دینی، دین حق است، اما دین‌هایی که این کار را نمی‌کنند ولی اسم دین را دارند، دین باطل نامیده می‌شوند. این تعریف سه مرحله‌ای از دین مورد قبول است که هم مشتمل بر هست‌ها است و هم مشتمل بر باید‌ها.

دین به حساب می‌آمد. بنابراین اصطلاح، برای اثبات مسائل دینی متد واحد کارایی ندارد، بلکه بخشی از آن باید با عقل، بخش دیگر با وحی یا راه‌های کمکی دیگر - مانند عرف، سیره عقلا، و ... - اثبات شود تا اراده الهی کشف شود. پس روش دین به اصطلاح اول، روش واحدی نیست، بلکه روش مزدوج است، زیرا خود محتوای دین امور مختلفی است؛ عقاید و هست‌های اصلی‌اش باید با برهان اثبات شوند، در مورد ارزش‌ها این اختلاف وجود دارد که آیا از واقعیات برمی‌خیزند یا خیر، احکام و دستورات الهی هم باید از راه وحی برای ما اثبات شود و عقل ما به همه آن‌ها نمی‌رسد. پس، دین با یک متد اثبات نمی‌شود. هر بخشی از دین متد خاص یا حتی متد مزدوج دارد، مثل اعتقاد به معاد که هم با عقل اثبات می‌شود، هم با نقل. این ادعا دروغ است که هر یک از این مقولات - علم، دین، فلسفه، و ... فقط یک روش دارد. این دینی که همه می‌شناسیم شامل باورها، ارزش‌ها، و احکام عملی است که هر کدام از آن‌ها با یک یا چند متد باید اثبات شود. موضوعات - مانند تعیین جهت قبله - را باید با ابزارهای علمی اثبات کرد، البته ممکن است ما حتی قبله را هم با وحی اثبات کنیم، مانند آنکه ثابت شود پیغمبر صلی الله علیه و آله این‌طور نماز خوانده است یا ثابت شود که امیرالمؤمنین علیه السلام در این محراب مسجد کوفه نماز خوانده است. این‌گونه نیز برای ما ثابت می‌شود که جهت قبله کدام است. پس آن را از دو راه می‌توان اثبات کرد. اما اگر علم صرفاً چیزی باشد که با روش تجربی اثبات می‌شود، فقط آنچه با قطب‌نما اثبات می‌شود علمی خواهد بود و اگر دیدیم پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین علیه السلام هم در جایی نماز خواندند، می‌گوییم این از نظر علمی اثبات نشده است و جهت قبله باید با روش علمی تجربی اثبات شود، زیرا در صورتی علمی است که با قطب‌نما یا سایر ابزارهای علمی اثبات شود. این هم یک اصطلاح است و اشکالی ندارد کسی این‌طور بگوید، اما باید توجه داشت که این دو اصطلاح است.

پس، دین در اصطلاح دوم به معنای چیزی است که در منابع دینی - قرآن و سنت - آمده است. خود این اصطلاح دو بخش دارد: گاهی می‌گوییم اگر همان چیزهایی که در تعریف دین گفته شد - باورها، ارزش‌ها، و دستورات عمل‌هایی که ما را به سوی سعادت ابدی رهنمون می‌شوند - در منابع دینی اثبات شود، دین نامیده می‌شود و گاهی نیز ممکن است به صورت عام‌تر، آنچه را در کتاب و سنت آمده است دین بنامیم، هرچند مستقیماً ارتباطی هم با عقاید، اخلاق، و احکام نداشته باشد. در قرآن آمده است که «وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ

طَرَائِقِ» (المؤمنون، ۱۷)، نیز خداوند متعال در مورد آسمان‌ها می‌گوید «خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا» (الملک، ۳). هر چند ما نمی‌دانیم هفت آسمان یعنی چه، اما این که تعداد آسمان‌ها از منظر قرآن هفت‌تا است با دلیل تعبیدی اثبات می‌شود و از این رو، علم دینی است. از آنجا که تجربه، هفت آسمان را اثبات نکرده است و هنوز به آن نرسیده است، این مطلب فقط با دلیل نقلی اثبات می‌شود و چون در منابع دینی آمده است، می‌توان آن را دین دانست، هر چند دخالتی در سعادت و شقاوت ما ندارد؛ اینکه آسمان‌ها هفت‌تا باشند یا شش‌تا در این که ما باید اطاعت خدا کنیم و نماز بخوانیم و روزه بگیریم تأثیری ندارد، اما چون می‌دانیم کلام خدا است و معتقدیم که خدا دروغ نمی‌گوید باید بدانیم این مطلب راست است، زیرا آنچه خدا اراده کرده، درست است. این یک حرف دیگری است، یعنی این تصدیق، بالعرض لازم است و در خود محتوای دین نیست، زیرا محتوای دین بر اساس تعریفی که ارائه شد، باورها، ارزش‌ها، و احکام عملی است که راه سعادت را به ما نشان می‌دهد و به عبارت دیگر، آنچه در هدایت ما دخالت دارد دین است. اگر چیز دیگری در کتاب و سنت ذکر شده است، به مناسبتی و تفضلاً ذکر شده است، «كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا» (النحل، ۹۲) «مانند آن زنی که رشته خود را پس از محکم بافتن، یکی یکی از هم می‌گسست». مثلی است که قرآن ذکر کرده است و مثل جزء دین نیست، هر چند در قرآن آمده باشد.

خلاصه آنکه، طبق اصطلاح دوم، آنچه در قرآن و سنت آمده، دین است. پس، اگر چیزی - مانند اصل اعتقاد به خدا- با دلیل عقلی اثبات شد، دینی نیست، بلکه فرا دین است، زیرا مسائلی مانند وجود خدا فقط با عقل اثبات می‌شوند و نمی‌توان آن‌ها را با قرآن اثبات کرد. پذیرش قرآن فرع بر این است که خدایی وجود داشته باشد تا بر پیغمبر وحی نازل کند. با کلام خود خدا که نمی‌توان وجود خودش را اثبات کرد.

### ۳. اعتقاد به ماوراء طبیعت

اصطلاح سوم واژه دین، اعتقاد به ماورای طبیعت است. یعنی غیر از این عالم طبیعت، عالم دیگری وجود دارد که می‌توان فی‌الجمله با آن ارتباط برقرار کرد، خواه آن عالم، خدای واحد باشد، یا جنیان، ارواح خبیثه و طیبه، یا امور دیگر؛ بالأخره چیزی فراتر از عالم طبیعت وجود دارد که اعتقاد به آن و ارتباط با آن، دین نامیده می‌شود و حتی شامل ادیانی مثل بودیسم هم می‌شود.

#### ۴. اعتقاد به امری قدسی

طبق اصطلاحی وسیع‌تر از اصطلاح سوم، اعتقاد به امر قدسی، دین نامیده می‌شود، یعنی پذیرفتن یک سلسله امور به عنوان مقدس که نباید درباره آن‌ها تشکیک یا چون و چرا کرد. بعضی از غربی‌ها دین را همین گونه تعریف کرده‌اند. آن‌ها خواسته‌اند یک معنایی را از دین ارائه دهند که شامل همه ادیان - از جمله بت‌پرستی، توحید، ثنویت، تثلیث، انکار خدا، و ... بشود و از این رو دین را به «اعتقاد به یک امر قدسی» تعریف کرده‌اند. معنای لغوی دین هم در واقع همین است: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» (الکافرون، ۶)، یعنی هم دین من، دین است، هم دین شما که بت‌پرستی است دین است، یعنی آیینی است که آن را محترم می‌شمارید و به آن عمل می‌کنید. برخی همین معنای لغوی را به عنوان یک اصطلاح در ادبیات علمی و فلسفی به کار گرفته‌اند.

#### معانی علم دینی

واژه سوم در بحث علم دینی، ترکیب دو واژه علم و دین است. علم دینی و توصیف علم به دینی به چه معنا است؟ علم دینی را به چهار معنا می‌توان به کار برد:

##### ۱. علم غیر مخالف با دین

یک معنا این است که بگوییم هر علمی که دستاوردها، نتایج، و قضایای اثبات‌شده‌اش مخالف با محتوای دین نباشد، علم دینی است، یعنی دین با آن مخالف نیست. نظریات مختلفی که در فیزیک و شیمی وجود دارد - مانند قانون بویل، لاوازیه، نسبیت انیشتین، و ... - و گاهی هم تغییر می‌کند، علم است و با دین هم تنافی ندارد، از این رو، علم دینی است، اما اگر علم در جایی چیزی گفت که خلاف نص قرآن است، علم غیردینی یا ضد دینی نامیده می‌شود. گاهی قرآن یک چیزی را اثبات می‌کند و علم، ضد آن را ثابت می‌کند یا مطلبی را اثبات می‌کند که به هیچ وجه با قرآن نمی‌سازد؛ نه

گاهی قرآن یک چیزی را اثبات می‌کند و علم، ضد آن را ثابت می‌کند یا مطلبی را اثبات می‌کند که به هیچ وجه با قرآن نمی‌سازد؛ نه اینکه برداشت ما مختلف باشد، بلکه واقعاً ثابت می‌شود که معنای این آیه این است، مطلبی هم که علم می‌گوید این است، و این دو تا باهم نمی‌سازد و بینشان تناقض وجود دارد. این علم، غیردینی است، اما غیر از این هر چه باشد تا وقتی مخالفتی با دین ندارد علم دینی است.

اینکه برداشت ما مختلف باشد، بلکه واقعاً ثابت می‌شود که معنای این آیه این است، مطلبی هم که علم می‌گوید این است، و این دو تا باهم نمی‌سازد و بینشان تناقض وجود دارد. این علم، غیردینی است، اما غیر از این هر چه باشد تا وقتی مخالفتی با دین ندارد علم دینی است.

## ۲. علم موافق با دین

یک اصطلاح دقیق‌تر و اضیق از این هم می‌توان فرض کرد که بر اساس آن، علم دینی نه تنها علمی است که مخالف با دین نیست، بلکه علمی است که دین آن را تأیید هم کرده است. این اصطلاح، اخص از اصطلاح قبلی است.

## ۳. علم به دست آمده از راه منابع دینی

اصطلاح دیگری نیز که برای علم دینی به کار می‌رود این است که یک سلسله مطالب علمی از راه منابع دینی به دست آید، یعنی در واقع، روش اثبات آن‌ها روش نقلی و تبعدی باشد. همان‌گونه که بیان شد، برخی مسائل اصالتاً ارتباطی با دین ندارند، اما دین، آن‌ها را بیان و اثبات کرده است و از آنجا که ما به آورنده دین - پیغمبر - معتقدیم و او را مخبر صادق می‌دانیم، یقین داریم که مطلب همین‌طور است و به آن، به دلیل بیان قرآن و روایت متواتر علم داریم. به این نوع از علم، علم دینی گفته می‌شود. علم است، البته نه طبق این اصطلاح که باید با روش تجربی اثبات شود، زیرا این نوع علم، دینی و غیردینی ندارد. هنگامی می‌توان گفت یک علم، دینی یا غیردینی است که اصطلاح علم را به معنای اعم از آنچه با روش تجربی اثبات می‌شود به کار ببریم، در این جا فرض آن است که یک مطلب نه با روش تجربی، بلکه با قرآن اثبات شده است، خواه با روش تجربی هم تأیید شود یا خیر. استفاده از خیلی چیزها به لحاظ شرعی ممنوع است و نجس تلقی شده است و وقتی که می‌گفتند نجس است دلیل علمی برای نجاستش و لزوم احتراز از آن وجود نداشت. معروف است که می‌گفتند مثلاً آب دهان سگ با آب دهان گربه چه فرقی می‌کند؟ هیچ دلیل علمی برای پلیدی آب دهان سگ وجود نداشت؛ آن هم آن‌طور پلیدی که اگر سگ از ظرفی آب بخورد باید آن ظرف را چند دفعه خاک‌مال کرد. بعد از صدها سال اثبات شد که آب دهان سگ میکروبی دارد که جز با خاک کشته نمی‌شود و حتی از راه شستن عادی با آب هم پاک نمی‌شود.

این مطلب برای مسلمان‌ها قبل از اثباتش یک مسئله علمی بود که واقعاً آب دهان سگ پلید است و باید از آن احتراز کرد، هرچند هیچ دلیل تجربی نداشت. پس، این مسئله از دو راه اثبات شده است: قبلاً از راه وحی اثبات شده بود و بعداً هم از راه تجربه اثبات شد.

#### ۴. علم با نگاه الهی

اصطلاح عام‌تری هم برای علم دینی به این شرح گفته شده است که هر علمی به معنی کشف واقع است. ما گاهی به هر واقعیتی از هر راهی کشف شود، به نظر الهی نگاه می‌کنیم و گاهی با نظر طبیعی و مادی. همه مسائل فیزیک، شیمی، مکانیک و سایر علوم - علی‌الخصوص علوم پایه - گاهی با این نظر نگریسته می‌شوند که انفجاری در عالم رخ داده و موجب پیدایش عناصر مختلف شده است که یک مجموعه از آن هم کره زمین شد، تحولاتی در آن پیدا شد تا اینکه موجود زنده پیدا شد و ... و گاهی همین مسئله - حتی انفجار و فراهم شدن زمینه برای پیدایش موجود زنده - از این منظر دیده می‌شود که تدبیر الهی بود و خدا این طرح را در نظر گرفت و عالم را این‌چنین آفرید. همین علم در نگاه دوم، علم دینی نام دارد. پس، دینی بودن یا نبودن یک علم بستگی به نگاه ما دارد؛ اگر با دید الهی به روابط بین پدیده‌ها و این سلسله علل و معلولاتی که در علوم تنظیم می‌کنیم نگاه کنیم، علم دینی است، ولی اگر با نظر مادی به آن نگاه کنیم و ارتباطش را با خدا حذف کنیم، علم غیردینی است. بعضی از بزرگان چنین دیدگاهی دارند. این هم اصطلاحی است و هیچ ضرری ندارد که کسی این اصطلاح را به کار ببرد، اما بالأخره باید بدانیم که این اصطلاح با اصطلاحات دیگر فرق دارد و اصطلاحات را با یکدیگر خلط نکنیم. هر اصطلاحی احکام و لوازمی غیر از دیگری دارد. طبعاً این اصطلاح وقتی مطرح می‌شود که علم واقعاً کاشف از واقع باشد، اما نظریات ظنی که هر روز تغییر می‌کنند چگونه می‌توانند علم الهی، کشف واقع، کشف از اراده الهی، و یا شناخت فعل الهی باشند؟ چه فعل الهی؟ ما شناختی پیدا نکرده ایم، بلکه شناخت ما اشتباه بوده است. در این اصطلاح، فرض آن است که ما با تجربه بتوانیم یک علم صحیح مطابق با واقع به دست بیاوریم، آن وقت دو نگاه به آن می‌کنیم: یک نگاه ارتباط آن با خدا و تدبیر و تقدیر الهی، و یک نگاه طبیعی، تا اولی، علم دینی باشد و دومی، علم غیردینی.

تا اینجا پنج اصطلاح برای علم، چهار اصطلاح برای دین، و چهار اصطلاح هم برای علم دینی بیان شد. هر کدام از این اصطلاحات احکامی دارند. بنابراین،



در بحث‌ها باید به معانی مورد نظر از این اصطلاحات بیان شده دقت کنیم. بنابراین است که اگر علم در بحث ما به معنای کشف پدیده‌های خاص از روش تجربی یا غیر تجربی باشد، یعنی مقید به روش تجربی نیست تا بتوانیم بگوییم ممکن است یک چیز دو روش داشته باشد که یکی دینی و دیگری غیردینی است، اما اگر علم، چیزی باشد که باید با روش تجربی اثبات شود، اصلاً نه علم دینی خواهیم داشت و نه علم غیردینی، زیرا ارتباطی با دین ندارد. رابطه بین دو پدیده از راه تجربه یا کشف می‌شود یا کشف نمی‌شود و در این زمینه تفاوتی میان معتقد به خدا و منکر خدا نیست. ریاضیات نیز همین طور است. دو دوتا دیگر خدایی و غیر خدایی ندارد. برای قائل به خدا و دین حق - اسلام و مذهب تشیع، دو دوتا چهارتا است، همچنان که برای منکر همه این‌ها هم دو دوتا چهارتا است. عنصر دین در حاصل ضرب دو در دو دخالتی ندارد. پس، بستگی دارد به این که علم را چگونه معنا کنیم. اگر گفتیم علم آن است که پدیده‌هایی با روش تجربی اثبات شوند، جعل اصطلاح مؤونه و منع قانونی و شرعی ندارد. در این صورت، دیگر هیچ چیز در این چارچوب دخالت ندارد. گرایش‌ها و نگرش‌های من ربطی به علم ندارد. پس، منهای نگرش من، علم سر جای خودش هست، هرچند من این علم را با یک نوع نگاه بررسی می‌کنم و کسی که منکر خدا است با نگاه دیگری. در خود محتوای علم نه این نگاه دخالت دارد و نه آن نگاه، زیرا خود آن فرمول‌ها علم است و نگاه، نگاه ناظر خارج از علم است. نگاه من در خود علم دخالت ندارد و نگاهی خارج از ماهیت علم است، هرچند بالعرض و مجازاً می‌توان به آن هم علم گفت. اگر علم را خود آن فرمول‌ها دانستیم نگاه من تأثیری در محتوای آن علم - که همان فرمول‌ها است - ندارد. بله، حتی در مسائل ریاضی هم می‌توان این‌گونه گفت که خدا این نظام را برقرار کرده است که روابط بین اعداد و کمیت‌ها پدید آید، سینوس‌ها این‌طور محاسبه شود، کسینوس‌ها هم این‌طور، اما این نگاه، ماهیت فرمول را تغییر نمی‌دهد. نگاه من جزء علم نیست، بلکه نگاه به علم است. پس، خود علم بر اساس این معنا، نه دینی است و نه غیردینی، اما اگر کسی نوع نگاه را هم در علم دخیل بداند، اصطلاحی دیگر جعل کرده است که غیر از اصطلاح متعارف و مورد بحث است. بر اساس این اصطلاح، برای دینی کردن علوم دانشگاهی باید به همین علوم نگاه الهی شود. در این صورت علوم الهی می‌شوند و لازم نیست هیچ تغییری در آن‌ها ایجاد شود. همه چیز سر جای خودش هست، اما باید به عنوان این که فعل خدا است تماشا شود تا دینی باشد. اگر با نگاه، علم فرق می‌کند و دینی یا

غیردینی می‌شود، شما نگاهتان را عوض کنید؛ علم تغییر نمی‌کند.

اگر قوام علم را تجربی بودن روش آن دانستیم، در صورتی که مطلبی از راه وحی اثبات شود، علم نخواهد بود، اما اگر علم، مطلق کشف واقع باشد، خواه با روش تجربی کشف شود یا روش‌های عقلی، نقلی، تاریخی، و حیانی، و یا حتی شهود و کشف، علم است. علم طبق این تعریف، روش‌های متعدد دارد و می‌تواند متناسب با این روش‌ها اسم‌های مختلفی داشته باشد، مانند علم دینی، علم عرفانی، علم مادی، علم ضد دینی، و ...

### بررسی دیدگاه‌های مخالف علم دینی

غالب اختلاف‌ها در این بحث، به مشترک‌های لفظی برمی‌گردد. بسیاری از اختلافات برای این است که آن کسی که منکر است چیزی را نفی می‌کند و آن که مثبت است چیز دیگری را اثبات می‌کند و در واقع تنافی آن چنانی وجود ندارد. بنابراین، باید قبل از بحث، روی اصطلاحات مورد نیاز، توافق شود. حال، با توجه به تأکیدی که بر اختلاف اصطلاحات شد، بعضی از نظرات مخالف را بررسی می‌کنیم.

بعضی گفته‌اند علم دینی به این دلیل غلط است که «هر علمی موضوع معینی

دارد. موضوع علم، اختیاری نیست، مثلاً هستی‌شناسی، گیاه‌شناسی، یا علم‌شناسی موضوع معینی دارد و آن موضوع هم تعریف معینی دارد». تا این جا که هر علمی موضوع معینی دارد مورد قبول و توافق همه فرهیختگان عالم است که علوم را بر اساس موضوعات تقسیم می‌کنند. ما نیز همین را می‌پذیریم و هیچ اشکالی ندارد. از این جا که می‌فرمایند «هر موضوعی تعریف معینی دارد»، این تعریف را چه کسی کرده است؟ چه کسی باید بگوید موضوع انسان‌شناسی چیست؟ برخی می‌گویند موضوع انسان‌شناسی همین بدن است. ما می‌گوییم بدن مادی، بعد کوچکی از انسان است و بعد بزرگ‌تر انسان، حقیقتی نادیدنی به نام روح است. حال، انسان کدام یک از این‌ها است؟ موضوع انسان‌شناسی کدام است؟ حقیقت انسان و مسائلی مانند معاد، ارزش‌ها، قرب، و مکان

اگر قوام علم را تجربی بودن روش آن دانستیم، در صورتی که مطلبی از راه وحی اثبات شود، علم نخواهد بود، اما اگر علم، مطلق کشف واقع باشد، خواه با روش تجربی کشف شود یا روش‌های عقلی، نقلی، تاریخی، و حیانی، و یا حتی شهود و کشف، علم است. علم طبق این تعریف، روش‌های متعدد دارد و می‌تواند متناسب با این روش‌ها اسم‌های مختلفی داشته باشد، مانند علم دینی، علم عرفانی، علم مادی، علم ضد دینی، و ...

و کرامتش برای این بدن نیست. کسی که انسان را مادی می‌داند، از او تعریفی مادی ارائه می‌دهد. آیا این تعریف مورد قبول است؟ اصلاً بحث در مورد همین است که حقیقت انسان چیست.

اگر انسان را همین موجود مادی بدانیم، یک نوع حیوانی خواهد بود که زمانی متولد می‌شود، بعد از مدتی می‌میرد، می‌پوسد و تمام می‌شود. در این صورت دیگر جایی برای بحث راجع به ارزش‌ها، حیات ابدی، پاداش و کیفر، و ... باقی نمی‌ماند. پس، هرچند علم موضوع معین دارد، اما این‌گونه نیست که آن موضوع با تعریف دیگران معین شود. منظور ما از انسانی که کرامت دارد، عمر ابدی دارد، قرب به خدا پیدا می‌کند، و ... انسان دارای روح است و منظور دیگران از انسانی که این ویژگی‌ها را برای او خیالات می‌دانند همین انسان مادی و بدن او است. اسم هر دو - انسان - مشترک است. پس، باید پیرامون تعریف انسان توافق کنیم و تعریف را صرفاً آنچه دیگران می‌گویند ندانیم. ما حرف دیگران را به عنوان یک تعریف می‌پذیریم و بحث پیرامون یک موضوع با این تعریف اشکالی ندارد، اما این تعریف، تعریف دیگر را نفی نمی‌کند. در جای دیگر باید اثبات کنیم که آیا روح وجود دارد یا خیر. وجود روح در خود انسان‌شناسی اثبات نمی‌شود. اتفاقاً در علم‌شناسی این بحث مطرح است که موضوع هیچ علمی توسط خود علم تعیین نمی‌شود، بلکه علمی مافوق باید آن را اثبات کند. لذا می‌گوییم موضوعات تمام علوم باید نهایتاً به فلسفه برسند و فلسفه مادر علوم است. حرف ما این است که موضوع علم را چه کسی تعریف می‌کند؟ کجا تعریف شده است؟ از کجا فرض شما صحیح باشد؟ شما از کجا می‌گویید روحی وجود ندارد؟ این خودش یک ادعای غیرعلمی است. چون ادعای علمی طبق تعریف خود شما آن است که با روش تجربی اثبات شود. آیا شما با روش تجربی اثبات کرده‌اید که روحی نیست؟ مگر تجربه می‌تواند عدم را هم اثبات کند؟! تجربه نتایج عینی روابط پدیده‌ها را می‌تواند بیان کند. بله، عقل می‌تواند بگوید چیزی هست یا نیست. برهان داریم، اما تجربه نمی‌تواند نفی را اثبات کند. حداکثر می‌تواند بگوید در این حوزه تجربه، چنین چیزی یافت نشد، اما ممکن است در واقع باشد ولی تجربه به آن دست نیافته باشد. همان‌گونه که امواج الکترومغناطییک تا صدها سال پیش اصلاً ناشناخته بود، اما حالا همین امواج، محور اکثر علوم متریکی عالم است. چنین امواجی قبلاً هم بود ولی ما نمی‌شناختیم. پس تجربه نمی‌تواند نفی کند. ادعای شما که می‌گویید غیر از بدن چیزی وجود ندارد، غیرعلمی است، زیرا بر اساس تعریف خودتان، چیزی علمی است که با روش تجربی اثبات شود، در حالی که

شما نبودن روح را نمی‌توانید با روش تجربی اثبات کنید. پس ادعای این‌که روح نیست، ادعایی غیرعلمی است و اعتباری ندارد.

در ادامه نتیجه گرفته‌اند که «اگر ما عوارضی را برای انسان اثبات کردیم، علم انسان‌شناسی را کامل کرده‌ایم» - یعنی انسان‌شناسی مبتنی بر مادی بودن انسان - «معنا ندارد که بگوییم دو گونه انسان داریم». بله، طبق تعریف شما معنا ندارد. اما اگر انسان طبق تعریف دیگر، روح هم داشته باشد، آن وقت نمی‌گوییم دو گونه انسان داریم، بلکه می‌گوییم انسان دو بخش یا دو ساحت بدن و روح دارد. آنچه شما گفتید راجع به بدن اوست و درست هم هست و ما قبول کردیم، اما ساحت روح را نفی نمی‌کند.

برخی گفته‌اند که «تعریف اسلامی و تعریف غیراسلامی نداریم». پاسخ آن است که چرا نداشته باشیم؟ چه کسی گفته تعریف شما درست است؟ شاید اصلاً تعریف ما درست باشد که انسان دو بخش بدن و روح دارد. اگر شما دلیل بخواهید، ما باید آن را اثبات کنیم. البته اثبات این مطلب، دیگر تجربی نیست، بلکه باید با استدلال عقلی و فلسفه اثبات شود و اگر آن را قبول ندارید، باید پیرامون فلسفه بحث کنیم که آیا اصلاً استدلال عقلی قابل قبول داریم یا خیر. باید سراغ معرفت‌شناسی برویم و بحث کنیم که آیا در معرفت‌شناسی، فقط معرفت تجربی صحیح است یا معرفت عقلی هم صحیح و بلکه اصح است. در این صورت، بحث از انسان‌شناسی خارج می‌شود. در معرفت‌شناسی روشن می‌شود که چه چیزهایی با عقل قابل اثبات است که تجربه به آن نمی‌رسد، مانند وجود خدا که به محض دسترسی نداشتن تجربه به آن، نباید بگوییم اعتقاد به خدا غیرعلمی است. بله، اگر علم به معنای علم تجربی باشد، اثبات خدا علم تجربی نیست، اما آیا علم عقلی هم نیست؟ علم عقلی هم کشف واقع است. کشف واقع منحصر در تجربه نیست. با برهان عقلی هم می‌توان واقع را کشف کرد، بلکه در بعضی موارد، فقط با برهان عقلی کشف می‌شود و در بعضی موارد، فقط با ابزار حسی - در مقابل عقل.

می‌گویند که «لذا ما نه دوچرخه اسلامی داریم، نه انسان اسلامی». چه ربطی به هم دارند؟ دوچرخه اسلامی نداریم، اما چرا انسان اسلامی - یعنی انسان طبق تعریف اسلام - هم نداریم؟ دوچرخه، طبق توافق و قرارداد، نام وسیله‌ای است که دو چرخ دارد و از فلز خاصی ساخته شده است، اما درباره تعریف انسان توافق نکرده‌ایم. ما می‌گوییم انسان علاوه بر بدن، بخش دیگری نیز به نام روح دارد که اصالت با آن بخش است، ولی شما می‌گویید انسان، روح ندارد. بنابراین، توافقی در تعریف نداریم. انسان طبق تعریف ما یک معنا دارد و طبق تعریف شما

دارای معنای دیگری است. پس، انسان دو معنا دارد. چه کسی گفته دو تعریف ندارد؟

گویا همین گوینده گفته است که «برخی اعتقاد دارند تمایز علوم به تمایز روش‌ها است». بله و بعضی اضافه کرده‌اند که ما می‌توانیم دو علم داشته باشیم که موضوعشان یکی، اما روش‌هایشان مختلف باشد. بنابراین، از آن جهت که دو روش دارد، می‌توان گفت دو علم هستند و از این جهت که مسائلش با دو روش اثبات می‌شود، یک علم - با یک نام دلخواه - است. اگر بگوییم کلام و فلسفه موضوعات مشترکی دارند، کلام از روش دینی و تعبدی هم استفاده می‌کند، ولی فلسفه منحصرأ از دلیل عقلی استفاده می‌کند، آیا دو علم هستند یا یک علم؟ می‌توانیم بگوییم دو علم هستند، زیرا روش هر یک با دیگری فرق می‌کند. روش فلسفه، تعقلی محض است، ولی کلام از روش نقلی و تعبدی هم استفاده می‌کند. پس این جهات مشترک فلسفه و کلام را به دو روش می‌توان اثبات کرد. از این رو، اگر روش را در تعریف علم دخالت بدهیم، دو علم هستند، و گر نه ممکن است بگوییم یک علم است که با دو روش اثبات می‌شود، یعنی اثبات یک قضیه با هر روشی باشد، علم مثلاً علم کلام است، خواه با روش عقلی باشد، مثل معادی که با عقل اثبات می‌شود و خواه با روش نقلی باشد، مثل معادی که با قرآن اثبات می‌شود. پس این سخن شما که هر علمی یک روش بیشتر ندارد باید تفسیر شود؛ ممکن است یک علم باشد یعنی گزاره‌هایشان یکسان باشد - مانند اینکه خدا هست، انسان در روز قیامت زنده می‌شود، و ... ، اما متد تلفیقی داشته باشد؛ گاهی از راه عقل و گاه از راه وحی اثبات شود. پس، دلیلی ندارد که بگوییم هر علمی فقط یک متد دارد.

گفته شده است که «معیار نهایی داوری درباره علوم، تجربه و واقعیت است» یعنی حق و باطل بودن و درست یا نادرست بودن علوم باید باتجربه معلوم شود. «که آن هم دینی و غیردینی ندارد». تجربه، دینی و غیردینی ندارد. هر کس تجربه کند نتیجه می‌گیرد.

سؤال ما این است که معیار نهایی داوری یعنی چه؟ اگر کسی بر اساس شواهدی نظریه‌ای را در یک علم ارائه داد و خودش هم قبول داشت که - همانند اکثر نظریات علوم - یقینی نیست و ممکن است بعداً کشف خلاف شود، آیا معنایش این است که آخرین معیارمان برای داوری همین است؟ آیا اگر یک آیه قطعی قرآن برخلاف این ظن علمی داشتیم نمی‌توانیم بگوییم شما اشتباه کرده‌اید؟ قبل از این هم - حتی در ریاضیات - احتمال اشتباه می‌دادیم. خود ریاضیات اشتباه‌بردار نیست، اما عمل ریاضی اشتباه‌بردار است. در قواعد ریاضی اشتباه راه ندارد، اما آن

کسی که حساب می‌کند ممکن است اشتباه کند. پس، معنای اشتباه کردن این نیست که در این علم اشتباه وجود دارد. منظورتان از ملاک نهایی بودن تجربه و واقعیت چیست؟ یعنی چیزی که فوق آن چیزی اثبات نمی‌شود؟ شاید وحی درست باشد. شاید پیغمبر واقعیت داشته باشد. ما در مقام بحث، شاید می‌گوییم: «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (سبأ، ۲۴)، شاید این ۱۲۴ هزار پیغمبری که آمدند واقعاً پیغمبر بودند، شاید راست می‌گفتند. شما از کجا می‌دانید این‌ها دروغ است؟ اگر آن‌ها به مقتضای دلیل عقلی، راست می‌گفتند و ما خبر یقینی داریم که آن‌ها چه گفتند، سخن آن‌ها است که می‌تواند معیار داوری باشد نه تجربه خطاپذیر ما. اشتباه بودن بسیاری از چیزهایی که به تجربه نسبت داده شده، بعداً معلوم شده است، اما در وحی پیغمبر اشتباه نمی‌شود، هرچند در نقلش ممکن است اشتباه شود. آیا در صورتی که خود پیغمبر بگوید به من وحی شده که مسئله این‌گونه است، ولی تجربه حسی آن را نشان ندهد، باید بگوییم ملاک داوری نهایی همین تجربه است؟! ملاک داوری در اینجا، وحی قطعی الهی است. چه کسی به شما گفته است که معیار نهایی تجربه است؟ ممکن است فوق تجربه هم معیار ارزنده‌تری وجود داشته باشد. ممکن است در برابر مسائل علمی ظنی، یک آیه قطعی داشته باشیم

که در دلالتش هیچ شکی نباشد یا روایت متواتری داشته باشیم که شکی در صدور یا در معنایش نداشته باشیم. قطع، حاکم بر ظن است. اگر بین دلیل قطعی و ظنی اختلاف باشد، باید به دلیل قطعی تمسک کرد نه دلیل ظنی. در این صورت، معیار نهایی همان دلیل شرعی قطعی است.

برخی با لفظی رقیق گفته‌اند که «فضای دینی چندان سنخیتی با فضای علمی ندارد». اینکه چندان سنخیتی ندارد به این معنا است که گاهی ممکن است سنخیت داشته باشد. ما همان جا را عرض می‌کنیم. پس، شما قبول دارید که می‌شود یک فضای دینی وجود داشته باشد که با فضای علمی هم سنخیت داشته باشد. آیا سنخیت نداشتن با فضای دینی به این معنا است که علم دینی به هیچ معنا نمی‌تواند وجود داشته باشد؟ این ادعا

منظورتان از ملاک نهایی بودن تجربه و واقعیت چیست؟ یعنی چیزی که فوق آن چیزی اثبات نمی‌شود؟ شاید وحی درست باشد. شاید پیغمبر واقعیت داشته باشد. شاید راست می‌گفتند. شما از کجا می‌دانید این‌ها دروغ است؟ اگر آن‌ها به مقتضای دلیل عقلی، راست می‌گفتند و ما خبر یقینی داریم که آن‌ها چه گفتند، سخن آن‌ها است که می‌تواند معیار داوری باشد نه تجربه خطاپذیر ما.

خیلی ضعیف است.

برخی فرموده‌اند که «حوزه عقل و علم از دین جداست». علم و دین در این ادعا به چه معنا است؟ شما کدام تعریف از علم را در این جا پذیرفته‌اید؟ اگر علم چیزی است که باتجربه حسی اثبات می‌شود و دین چیزی است که فقط با وحی اثبات می‌شود و بگویید هر علمی هم متد خاص خودش را دارد، این ادعا درست است. چیزی که فقط باتجربه اثبات می‌شود با چیزی که فقط با وحی اثبات می‌شود ارتباطی ندارد و باهم اصطکاکی پیدا نمی‌کنند. فرض شما در این ادعا چنین معنایی از علم و دین است، اما اصطلاح مورد قبول، این نبود. بیان شد که علم به معنای کشف واقعیت است، خواه از راه تجربه باشد یا از راه وحی. با پذیرش این تعریف، یک چیز، هم می‌تواند در حوزه علم باشد، هم در حوزه دین. اگر دین را به معنای نگاه الهی به کشف واقعیات پذیرفتید، همه علوم - از آن جهت که شناخت افعال خداست و مخلوق خداست - می‌توانند در حوزه دین قرار بگیرند. چرا باهم اصطکاک ندارند؟ افعال الهی را می‌خواهیم بشناسیم؛ بعضی از آن‌ها باتجربه شناخته می‌شود، بعضی هم با عقل، وحی، یا شهود عرفانی. البته در مقام اثبات این روش‌ها نیستیم، ولی دلیلی هم بر حصر نداریم. ادعای جدایی حوزه عقل و علم از حوزه دین، درست نیست. بیان شد که بخشی از دین - باورهای اصلی دین - فقط باید با عقل اثبات شود. پس، چگونه می‌تواند حوزه‌اش از دین جدا باشد؟ اعتقاد به خدا، وحدانیت خدا، صفات خدا، افعال خدا، حکمت الهی، نظام احسن خلقت، و ... هم در حوزه عقل هستند و هم در حوزه دین، زیرا از یک طرف، جزء اصلی و ریشه دین هستند و از طرف دیگر با عقل اثبات می‌شوند. فرض می‌کنیم حوزه علم از حوزه دین جدا باشد - که این‌طور هم نیست، ولی چرا حوزه عقل از دین جدا باشد؟ بخش عظیمی از مسائل دینی در زمینه باورها، ارزش‌ها، و حتی احکام عملی و مسائل فقهی با عقل اثبات می‌شوند. مگر عقل به عنوان یکی از ادله اربعه در فقه شمرده نمی‌شود؟ پس چگونه حوزه عقل از دین جدا باشد؟ این ادعا پوچ و بی‌اساس است.

برخی گفته‌اند که «ما شناخت کامل و درستی از اسلام نداریم». باید چنین شناختی را پیدا کنید. این سخن دلیل بر تباین داشتن دین و علم نیست. بحث ما درباره شناخت نیست. شناخت دین راه‌های خاصی دارد که در جای خودش باید بررسی شود که کدام راه یقینی و کدام ظنی است، کدام راه اختلاف بردار است و کدام اختلاف بردار نیست. بسیاری از مسائل دینی مسائل شرعی اختلافی است و هر کسی باید طبق نظر مرجع تقلید خودش عمل کند، اما بعضی از

مسائل دینی - به خصوص عقاید اصلی - اختلاف بردار نیست و انکار یکی از آن‌ها مساوی با انکار کل دین است.

منظور شما از شناخت کامل اسلام چیست؟ نسبت به اصول دین باید شناخت واقعی عقلانی پیدا کنیم و نسبت به فروع دین مانند مسائل ظنی دیگر باید به نظر خبره مراجعه کرد. مثل این‌که برای همه مسائل مربوط به سلامتی خود به پزشک مراجعه می‌کنیم و چه بسا نظر یک پزشک با نظر پزشک دیگر مخالف باشد، ولی در زندگی به همین ظنیات اکتفا می‌کنیم. در فروع دین نیز این‌گونه عمل می‌کنیم و چه بسا مسائل رساله عملیه یک مرجع با دیگری متفاوت باشد، اما مسائل اساسی، ضروری، و قطعی دین اختلاف بردار نیست و همه باید نسبت به آن‌ها شناخت درستی داشته باشند و اگر کسی چنین شناختی ندارند باید به دنبال آن باشد و اگر بخواهد راهش باز است.

گفته شده است که «بررسی تجارب تاریخی، امکان تولید علم دینی را منتفی می‌سازد». سؤال ما این است که منظور شما از علم دینی کدام یک از آن اصطلاحات چهارگانه است؟ تولید علم دینی طبق کدام معنا از علم دینی محال است؟ یکی از آن اصطلاحات پذیرفته شد و بیان شد که ممکن است کسی بر اساس قرارداد، طبق سه اصطلاح دیگر مشی کند. یکی از معانی علم دینی این بود که از یک علم برای اثبات مسائل دینی استفاده شود، مانند علم حدیث، درایه، رجال، ادبیات عرب که برای فهم قرآن مورد نیاز است، و ... آیا چنین علمی را نمی‌توان تولید کرد؟! علم دینی طبق اصطلاح دیگر، علمی است که برای اثبات مسائل دینی از آن استفاده می‌شود، مثل فلسفه که برای اثبات مسائل توحید و باورهای دینی مورد استفاده قرار می‌گیرد. آیا نمی‌توان آن را تولید کرد؟! بر اساس اصطلاح دیگر، آنچه در منابع دینی آمده علم دینی است. آیا نمی‌توان اثبات کرد که چه چیزهایی در منابع دینی آمده است؟ شما برداشت دیگری از علم دینی دارید، یعنی یک علم دنیایی وجود دارد یعنی همان چیزی که در همه دانشگاه‌های عالم تدریس می‌شود و یک علم دینی. علم دینی چیز دیگری خواهد بود. علوم موجود دانشگاهی علم دنیایی و غیردینی است. تصور شما این است که منظور قائلین به اسلامی سازی

تصور شما این است که منظور قائلین به اسلامی سازی علوم و دانشگاه‌ها، تأسیس علوم دیگری با نتایج و روش‌های متفاوت از علوم موجود است. پاسخ چنین ادعایی این است که ما هرگز ن گفتیم باید علوم عالم کنار گذاشته شوند و قضایای علوم از اول فقط با استفاده از قرآن و حدیث اثبات شوند. آیا حرف ما این است که برای فهم چگونگی معالجه فشارخون باید از آیه قرآن و حدیث استفاده کرد؟!



علوم و دانشگاه‌ها، تأسیس علوم دیگری با نتایج و روش‌های متفاوت از علوم موجود است. پاسخ چنین ادعایی این است که ما هرگز نگفتیم باید علوم عالم کنار گذاشته شوند و قضایای علوم - از جمله نسبیت انیشتین، فاصله کهکشان‌ها، و ... از اول فقط با استفاده از قرآن و حدیث اثبات شوند. آیا حرف ما این است که برای فهم چگونگی معالجه فشارخون باید از آیه قرآن و حدیث استفاده کرد؟! پس باید روشن شود که منتفی بودن تولید علم دینی بر اساس کدام اصطلاح از علم دینی ادعا شده است. ممکن است به آن معنایی که شما علم دینی را منتفی بدانید، ما هم منتفی بدانیم. ما هم نگفتیم که همه علوم را باید کنار گذاشت و از نو مسائل را فقط بر اساس آیه و روایت حل کرد. آنچه بیان شد این است که علوم موجود باید منطقاً بر اصول موضوعه‌ای مبتنی باشد که آن اصول موضوعه در جای خودش اثبات شده باشند. این اصول موضوعه یا از مسائلی است که در یک علم بالاتر از علوم طبیعی - مانند فلسفه - اثبات می‌شود، یا از اصول متعارفه - بدیهیات - است. علوم موجود این‌گونه نیستند. بنای روان‌شناسی امروز بر این است که روان انسان همان مغز و سلسله اعصاب است و چیز دیگری به نام روح وجود ندارد. این ادعای غیرعلمی چه دلیلی دارد؟ سخن ما این است که به روش صحیح آکادمیک بازگردید و مبنای ادعای خود را روشن کنید. وقتی می‌خواهید اثبات کنید که روحی وجود دارد یا نه ناچار باید وارد مسائل فلسفی شوید و برای حل مسائل فلسفی چاره‌ای جز حل مسائل معرفت‌شناسی آن نیست، یعنی باید اثبات کنید که عقل حجیت دارد و می‌تواند حقایق را درک کند. دلیل شما بر این ادعا که غیر از تجربه هیچ چیز علمی نیست چیست؟ شما اسم این جهل را علم گذاشته‌اید. پس، باید کار علمی انجام دهید و ادعاهای خود را بر پایه‌های صحیح استوار کنید. استنتاج چنین قضایایی بدون پشتوانه و مبنای صحیح، اشتباه است. ما اثبات می‌کنیم که عقل بسیاری از مطالب را بهتر از تجربه می‌فهمد. مبنای علم را باید با دلیل عقلی اثبات کرد.

پس، اگر کسی بگوید باید همه علوم را که از راه تجربه یا راه‌های دیگر اثبات شده است کنار گذاشت و همه علوم را از قرآن و حدیث استنتاج کرد، اشکال شما وارد است. دست کم ما چنین ادعایی نداریم، بلکه معتقدیم علم متد خودش را دارد، اما باید اولاً، بر مبنای صحیح اثبات شده استوار شود و ثانیاً، باور داشته باشید که دلایلی که شما اثبات می‌کنید یقینی است، اما ظن، احتمال خلاف دارد و اگر دلیل قطعی بر خلافش وجود داشت، آن دلیل قطعی مقدم است. مبنای اسلامی شدن علم آن است که اگر داده‌های بعضی از علوم که

به اسم علم نامیده می‌شوند و طبعاً داده‌های ظنی هستند، برخلاف نص قرآن یا روایت قطعی بود باید نظری را درست بدانیم که با قرآن و حدیث موافق است، هر چند می‌گوییم در این مسئله دو نظر وجود دارد؛ بعضی با روش تجربی این ظن را پیدا کردند و بعضی با روش تجربی دیگر ظن دیگر پیدا کردند. در اینجا ظنی را تأیید می‌کنیم که موافق قرآن و حدیث باشد و این کار را دینی کردن علم می‌نامیم. بنابراین، نه روش تجربی‌مان را غلط می‌دانیم و نه می‌گوییم که همه علوم را باید کنار گذاشت و از اول شروع کرد. نظریه قطعی هیچ‌وقت با دین مخالفت ندارد. حرف ما این است که حیثاً اگر دلیل قطعی دینی برخلاف نظریات ظنی بود، ما طبق اعتقادات دینی‌مان، نظریه دینی را می‌پذیریم. معنای چنین کاری انکار علم نیست، چون خود شما هم نتیجه علم را ظنی می‌دانید، یعنی احتمال دروغ هم دارد. ما می‌گوییم این احتمال دروغ را به خاطر وجود دلیل قطعی بر خلاف آن، تأیید می‌کنیم. منظور از دینی کردن علوم همین است. بنابراین، روش تجربی و ارزش تجربه را - در حد خودش - انکار نمی‌کنیم، بلکه آن را در جای خودش معتبر می‌دانیم. دلیل عقلی نیز این‌گونه است. معتبر دانستن عقل به این معنا نیست که همه چیز را می‌توان با عقل اثبات کرد. دو رکعت بودن نماز صبح را با عقل نمی‌توان اثبات کرد و در این جا فقط وحی تعیین کننده است. مسائل زیادی نیز وجود دارند که حتی دلیل لفظی وحی هم نمی‌تواند حقیقتشان را به ما نشان بدهد، بلکه اولیای خدا با نوری که خدا در دلشان می‌تاباند می‌توانند بفهمند. باید اعتراف کنیم که آن‌ها را نمی‌فهمیم و ائمه اطهار علیهم السلام حقیقتشان را می‌دانستند و الفاظی گفته‌اند تا ما هم بهره‌ای از آن‌ها ببریم. اگر قضیه‌ای که بر مبانی صحیح استوار نیست به نام علم بیان شد، خود شما هم اعتراف می‌کنید که نتیجه این قضیه ظنی است، یعنی این احتمال هم وجود دارد که اشتباه باشد. در مقابل این نظریه، نظریه موافقت با دلیل قطعی قرآن و حدیث بود. باز بر قطعی بودن دلیل، تأکید می‌شود، زیرا ظن نمی‌تواند ظن دیگر را اصلاح کند. بنابراین، اگر مطلبی را به صورت قطعی از قرآن و حدیث استفاده کردیم و هیچ شکی در دلالتش نبود، اما آن مطلبی که از راه علم و تجربه اثبات شده ظنی بود - مثلاً احتمال می‌دهیم در نتیجه‌گیری اشتباه شده است، یا هنوز هم عاملی ناشناخته وجود دارد، نظریه قرآن و حدیث قطعی را بر علم مقدم می‌داریم و از ارزش علم هم نمی‌کاهیم.

بنابراین، همان‌گونه که ملاحظه شد عمده اختلاف‌ها به در نظر نگرفتن معانی مختلف اصطلاحات مورد بحث - مانند علم، دین، و علم دینی - بازمی‌گردد.

## تاریخچه بحث علم دینی

### الف) علم دینی پس از انقلاب اسلامی در ایران

بحث را از اینجا آغاز می‌کنیم که چگونه مسئله اسلامی کردن دانشگاه‌ها و سپس، علم دینی مطرح شد. بعد از پیروزی انقلاب مدتی دانشگاه‌ها بسته بود و در این مدت کسانی که به انقلاب و ارزش‌های انقلابی علاقه‌مند بودند، به این فکر افتادند که در دانشگاه‌ها اصلاحاتی متناسب با جو فرهنگی انقلاب و ارزش‌های اسلامی صورت پذیرد. از این رو، ستادی به نام ستاد انقلاب فرهنگی شامل شش عضو تشکیل شد که کار عمده‌اش رسیدگی به مسائل دانشگاه بود. امام رضوان‌الله علیه طی دستوری خطاب به ستاد انقلاب فرهنگی فرمودند که متخصصین این علوم در حوزه‌ها هستند، دستتان را به سوی آن‌ها دراز کنید. به هر حال، قرار شد ستاد انقلاب فرهنگی با حوزه همکاری کند تا در دروس دانشگاهی بازبینی انجام بگیرد. انگیزه بازبینی این بود که بسیاری از مطالب - مخصوصاً در علوم انسانی - با مبانی اسلامی و ارزش‌های اسلامی سازگار نبود. پیرامون چگونگی بازبینی و نوع تحول، گفت‌وگوهایی شد و طبق طرحی قرار شد دفتری به نام دفتر همکاری حوزه و دانشگاه تأسیس شود تا با همکاری اساتید حوزه و دانشگاه، در دروس دانشگاهی بازبینی شود. کارهایی با هدف تحول در دانشگاه به سمت‌وسویی که اسلام و انقلاب اقتضاء می‌کند در ظرف ده-پانزده ماه انجام گرفت. بیش از این نمی‌شد دانشگاه‌ها را بسته نگه داشت. دانشگاه‌ها باز شده و قرار شد دفتر همکاری اقدام‌های خودش را همچنان ادامه بدهد تا تدریجاً کارهایی انجام بگیرد. بنابراین، آنچه مطرح بود ایجاد تحول در دانشگاه‌ها به صورتی متناسب با وضع انقلاب بود. این حرکت، انقلاب فرهنگی نام داشت و در قالب ستاد انقلاب فرهنگی انجام شد و بعدها به شورای عالی انقلاب فرهنگی تبدیل شد. مقام معظم رهبری در زمان ریاست جمهوری خود، پیشنهاد کردند که ستاد به شورای انقلاب فرهنگی تبدیل شود و سران سه قوه هم در آن شرکت داشته باشند تا ضمانت اجرایی داشته باشد. اجمالاً در طول بیش از سه دهه گذشته، گاهی مسائلی مانند تحول و انقلاب فرهنگی، مبارزه با تهاجم فرهنگی، غارت فرهنگی، شبیخون فرهنگی و ... مطرح شده است که عمدتاً هم از طرف مقام معظم رهبری - چه در دوران ریاست جمهوری و چه در دوران رهبری - بوده است، ولی عملاً کار قابل توجهی انجام نگرفته است. زمانی در همین شورای عالی انقلاب فرهنگی که آن وقت بنده هم عضویت داشتم، مقام معظم رهبری خیلی تأکید کردند که این کار باید دنبال

شود و با تأکید، به مسئولین دستور دادند که من از شما می‌خواهم این کار را انجام دهید و به هر حال، گروهی در شورای انقلاب فرهنگی به نام گروه اسلامی کردن دانشگاه‌ها تشکیل شد که بعضی این اسم را نپسندیدند و آن را گروه اسلامی شدن دانشگاه نامیدند.

در طول چندین سال و با حضور رؤسای جمهور مختلف جلساتی طولانی برگزار شد که مصوباتی داشت و مصوبات در شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب رسید، ولی حقیقت این است که مسئله تحول و انقلاب فرهنگی یا اسلامی کردن دانشگاه‌ها حتی به لحاظ تصویری هم روشن نبود. اینکه به چه معنا است و قرار است چه کاری انجام شود و... فکر می‌کنم هنوز هم این سؤال برای بسیاری افراد مطرح است که اصلاً اسلامی کردن دانشگاه‌ها به چه معنا است؟ در همین دوران که این تحولات و نوسانات پیدا می‌شد، بعضی از اساتید متدین دانشگاه - که البته همگی متدین هستند، ولی آن‌ها بیشتر تعصب دینی داشتند - کم‌کم این مسئله را مطرح کردند که دانشگاه، به صرف ساختن مسجد و برقراری نماز جماعت و مراسم دینی در آن، اسلامی نمی‌شود و عمدتاً محتوای دروس است که مشکل دارد.

تعدادی از اساتید یکی از رشته‌های علوم انسانی در جلسه فرمودند که ما از این علم در زمان شاه برای اهداف شاه استفاده می‌کردیم و حالا در اختیار شما هستیم، شما بگویید چه کار کنیم، این علوم برای ما یک ابزار است؛ آن زمان برای اهداف شاه استفاده می‌کردیم، حالا برای جمهوری اسلامی استفاده می‌کنیم. نگرش خود اساتید این بود که این علوم انسانی، ابزاری در دست قدرت‌ها است. البته این سخن به همین صورت، مورد قبول ما نیست. منظور آن است که نگرش این‌گونه بود و تصور صحیحی از این که چه باید کرد و هدف چیست وجود نداشت و مبهم بود. اجمالاً مشخص بود که بالأخره محتوای درسی دانشگاه اشکال دارد، اما اینکه چه کار باید کرد روشن نبود. علاوه بر این، اراده‌ای قوی از طرف کسانی که بتوانند این کار را انجام بدهند وجود نداشت، زیرا عوض کردن محتوای دروس علوم انسانی در همه دانشگاه‌های کشور، نوشتن کتاب‌های جدید، آموزش دادن اساتید جدید برای تدریس آن‌ها، و ... کار ساده‌ای نبود و بالأخره به جایی نرسید.

این‌گونه، بعضی از اساتید - بعد از آنکه گفتند اسلامی کردن دانشگاه، در حقیقت به اسلامی کردن محتوای دروس است - به فکر افتادند که اصلاً علم دینی با علم غیردینی چه فرقی دارد؟ این سؤال بدین معنا است که علوم موجود دانشگاهی،

اسلامی نیست و باید اسلامی شود، یعنی این پیش‌فرض در آن نهفته است که دو گونه علم وجود دارد: علم اسلامی، و علم غیراسلامی. آن چیزی که الآن در دانشگاه‌ها وجود دارد علم غیراسلامی است و باید با ایجاد تحولی در آن، اسلامی شود.

## ب) رابطه علم و دین در غرب

این مسئله تداعی‌گر بحثی است که قرن‌ها در اروپا و به طور کلی در مغرب زمین سابقه داشت. بعد از رنسانس تدریجاً در محافل علمی غرب این مسئله مطرح شده بود که علم همیشه با دین سازگار نیست، چون مدرسان قرون وسطی، مطالبی را بر اساس برداشت‌هایی که به خیال خود از عهدین -تورات و انجیل- می‌شد، تدریس می‌کردند و سعی کردند به تدریج علوم را که از یونان به رومی‌ها و سایر اروپایی‌ها به ارث رسیده بود رنگ دینی ببخشند. اصولاً دانشگاه در قرون وسطی با علوم دینی توأم بود.

از دوران رنسانس و تحولاتی که در کیهان‌شناسی و... توسط امثال کپرنیک و کپلر به وجود آمد، تدریجاً این فکر پیدا شد که مطالب عهدین با این علوم سازگاری ندارد یا دست کم برداشت‌هایی که تا به حال به نام دین در دانشگاه‌های مدرسی مدرسه وابسته به کلیسا - ترویج می‌شد با علم نمی‌سازد؛ یا باید اکتشافات علمی و حرف‌های گالیله، کپلر، کپرنیک، و امثال آن‌ها پذیرفته شود، یا حرف‌های کلیسا که به نام دین مطرح می‌شود. بالأخره عده زیادی از دانشمندان و شاید اکثریت آن‌ها پذیرش علم را ترجیح دادند و معتقد بودند که باید برای دین چاره‌ای اندیشید. همگی اتفاق نظر داشتند که داده‌های علم و پیشرفت علوم تجربی که از دوران رنسانس رواج پیدا کرده بود، با آنچه در کلیسا و دانشگاه‌های وابسته به کلیسا به نام دین مطرح می‌شود سازگاری ندارد.

این بحث، تاریخچه مفصلی دارد. اجمالاً این گرایش پیدا شد که علم و دین باهم تعارض دارند و اصلاً باهم نمی‌سازند. از آنجا که رها کردن علم -مخصوصاً با پیشرفت‌های روزافزون آن- امکان نداشت، خیلی‌ها دین را رها کردند. عده دیگری معتقد بودند که باید راه دیگری پیدا کرد و فکرشان به اینجا رسید.

برخی دیگر دین را اصلاً از مقوله دیگری غیر از مقوله واقعیات و شناخت حقایق دانستند و معتقد بودند که دین، زبان مخصوص به خود دارد. منشأ ناسازگاری علم و دین از دیدگاه آن‌ها این بود که فکر می‌کنیم هر دو را باید با یک زبان تفسیر کنیم، یعنی فکر می‌کنیم زبان علم و زبان دین یکی است، ولی ملاحظه

می‌کنیم که در مواردی آنچه دین می‌گوید غیر از چیزهایی است که علم می‌گوید. بر اساس پیشنهاد آن‌ها باید این‌گونه گفت که دین زبان مخصوص خودش را دارد و به همین دلیل باید زبانش را بر اساس الفبای خودش فهمید و طبق آن، مطالبش را تفسیر کرد. مثلاً، زبان غزلیات و ادب، با زبان نثر علمی بسیار متفاوت است. در غزلیات حافظ سخن از می، دَف، ساقی، کوثر، صهبا، ساغر، مستی و... به میان آمده است و قطعاً منظور عارفان واقعی و امثال حافظ، و یا حضرت امام در زمان ما، معنای ظاهری این الفاظ نبوده است. این یک زبان مخصوصی است. بر اساس شواهد زیاد، منظور آن‌ها از می، غیر از آن چیزی است که میگساران برداشت می‌کنند. کسی هم از غزلیات حافظ توقع ندارد که راجع به مثلاً میگساری و ... باشد. انسان نیاز عاطفی مخصوص و احساس خاصی دارد که می‌خواهد به وسیله خواندن اشعار حافظ، آن نیاز را ارضاء کند و کسی هم نمی‌گوید که درست یا غلط است، زیرا زبان مخصوصی است.

دین بر اساس پیشنهاد آن‌ها، این‌گونه است، یعنی دین در مقام بیان مطالب، نمی‌خواهد درباره واقعیاتی که علم یا فلسفه اثبات می‌کند بحث کند. زبان دین اصلاً زبان دیگری است؛ بیان دین برای این است که مردم را به انجام دادن کارهای خوب وادار کند و آن‌ها را در عمل، به جهتی سوق دهد. دین زبان مخصوصی برای این کار است. بیان دین در مسائلی مانند ویژگی‌های زمین، آسمان‌های هفتگانه، و ... ناظر به بیان مسأله کیهان‌شناسی یا فیزیک نیست، بلکه زبان مخصوصی برای این نتیجه‌گیری است که عالم سرسری نیست، فکر خودتان باشید و با هوس و خیالات باطل زندگی‌تان را نگذرانید. هدف همین است و این‌گونه بیان یک ابزار خاصی است.

درباره این موضوع که اصلاً زبان دین چه زبانی است بحث‌هایی مطرح شد و بعداً مکاتبی به وجود آمد. اجمال بحث این است که زبان دین، هر چه هست، واقع‌نما نیست؛ زبان اساطیری، مجازگویی، سمبلیک، و مانند آن است، ولی زبان واقع‌نما نیست. بنابراین تضادی بین علم و دین وجود ندارد. مگر بین غزلیات حافظ با مثلاً توضیح المسائل تضاد وجود دارد؟ توضیح المسائل می‌گوید می حرام است، حافظ مثلاً می‌گوید من چقدر علاقه به می دارم؛ آن می که او می‌گوید چیز دیگری است. بنابراین، زبان دین و علم دو تا است و باهم تضادی ندارند. ما باید زبان دین را جداگانه بدانیم و فکر نکنیم که مطالب دینی را هم می‌توان با زبانی تفسیر کرد که از طریق آن، واقعیات را مورد بحث قرار می‌دهیم.

راه‌های دیگری نیز برای برقراری یک نحو آشتی بین علم و دین مطرح شده است که بحثی طولانی دارد. منظور اشاره به جریانی بود که چند قرن قبل در اروپا اتفاق افتاده و این پیامدها را داشته است. بسیاری از مسائلی که امروزه در ادبیات علمی ما مطرح می‌شود، در آن دوران و شاید چند قرن قبل بحث شده و الآن موجش به اینجا رسیده است.

## رویکردهای مختلف به بحث علم دینی در ایران

با مطرح شدن این بحث که دانشگاه‌های ما اسلامی نیست و با اهداف و شعارهای انقلاب تناسب ندارد، تعارضی که در اروپا بین علم و دین مطرح بود و راه‌هایی که برای حل این تعارض پیشنهاد شده بود تداعی شد و تقریباً همه آن راه‌ها به نحوی بین روشنفکران و دانشگاهیان ما انعکاس پیدا کرد؛ برخی، مسئله زبان دین را مطرح کردند؛ بعضی دیگر گفتند اصلاً این‌ها باهم قابل آشتی نیستند و باید جانب یکی از علم و دین گرفته شود و گاهی تعبیرات زنده‌ای به کار بردند و گفتند اگر دین در علم دخالت کند، گور خودش را می‌کند و علم و دین از هم جدا هستند. شاید این تعبیرات برای شما آشنا باشد که

دین‌داری مسئله‌ای شخصی است و هر کس به هر چه می‌خواهد معتقد باشد، اما در فضای علمی و آکادمیک نباید صحبتی از دین به میان آورد، علم، ربطی به دین ندارد، حرف‌های دین هم در این سطح، ارزشی ندارد، و ما باید دنبال داده‌های علم باشیم. چنین سخنانی در زمانی خیلی صریح گفته می‌شد، ولی الآن بیشتر به صورت تلویحی اشاره می‌شود.

برخی نیز معتقد بودند که هم علوم باید مورد استفاده قرار بگیرند و هم دین جایگاه اصیل خودش را داشته باشد و زبان دین هم سمبلیک نیست و آنچه بیان می‌کند حقیقت است. بنابراین، باید ببینیم مشکل کجا است و چگونه باید آن را حل کرد.

نظریات مختلفی در این زمینه ارائه شده است که گاهی در سؤالات به آن‌ها اشاره می‌شود. بعضی این‌گونه فرموده‌اند که علم کشف واقعیاتی است که این واقعیات، افعال الهی و مخلوقات خداست. کار دین

با مطرح شدن این بحث که دانشگاه‌های ما اسلامی نیست و با اهداف و شعارهای انقلاب تناسب ندارد، تعارضی که در اروپا بین علم و دین مطرح بود و راه‌هایی که برای حل این تعارض پیشنهاد شده بود تداعی شد و تقریباً همه آن راه‌ها به نحوی بین روشنفکران و دانشگاهیان ما انعکاس پیدا کرد؛ برخی، مسئله زبان دین را مطرح کردند؛ بعضی دیگر گفتند اصلاً این‌ها باهم قابل آشتی نیستند و باید جانب یکی از علم و دین گرفته شود.

هم آشنا کردن انسان با اسماء، صفات، و افعال الهی است. پس، یک هدف را دنبال می‌کنند. راه دین وحی است و راه علم تجربه است و این‌ها هیچ تضادی باهم ندارند، بلکه اصلاً یکی هستند. همه علوم به یک معنا دینی هستند. تصور اختلاف علوم، از نگاه عالم به علم نشأت می‌گیرد. اگر مسائل علمی با نگاهی بریده از انتساب به خدا بررسی شوند، علم دینی نیستند، اما اگر با این نگاه به علم نگاه شود که هر آزمایشی، بررسی این است که خدا با چه وسیله‌ای کارش را انجام می‌دهد و چه سنت‌هایی در آفرینش دارد، علم دینی خواهد بود. پس تفاوت علم دینی و غیردینی در نگاه عالم است، نه در محتوای علم.

همان طور که قبلاً اشاره شد، علم، بر اساس یکی از معانی، به گزاره‌هایی گفته می‌شود که صد درصد مطابق واقع‌اند. اگر در علم گزاره‌هایی صد درصد مطابق با واقع وجود داشته باشد، یعنی دیگر نسخ و ابطال هم نمی‌شوند، قطعاً منافاتی با مطالب دینی نخواهند داشت، اما آنچه در محافل علمی، کتاب‌های علمی، و رشته‌های علمی دانشگاه‌ها مطرح می‌شود، این‌گونه نیست. ابتدا فرضیه مطرح می‌شود و پس از تأیید به صورت یک نظریه در می‌آید، ولی سرانجام احتمال دارد که روزی به کلی ابطال شده و نظریه دیگری جایگزین آن شود. مثال‌های زیادی این مطلب را تأیید می‌کنند و تاریخ علم همین‌ها است. گاهی بین آنچه امروزه علم می‌نامیم و در کتاب‌های دانشگاهی و علمی مطرح می‌شود هم تضاد وجود دارد و بین دانشمندان مختلف، نظرهای گوناگون به چشم می‌خورد. حال، کدام یک از آن‌ها مطابق با دین است؟ کدامیک مطابق با واقع و از این رو، کاشف فعل الهی است؟ اگر نتیجه علم صد درصد بود، می‌توانستیم به یک معنا علم را با دین یکی بدانیم، و بگوییم با یکدیگر تنافی ندارند و دین، هیچ‌گاه علم را ابطال نمی‌کند و نظر مخالفی نمی‌دهد، اما این‌گونه نیست، زیرا علم در حال تحول است، هر روز نظریه‌ای جدید مطرح می‌شود و نمی‌توان آن‌ها را همیشه مطابق با واقع دانست.

به هر حال، باید این‌گونه گفت که علم مطابق واقع هیچ‌وقت منافاتی با دین ندارد، یعنی در این صورت، اصلاً صورت مسئله تعارض علم و دین پاک می‌شود. اما علمی که ما با آن سروکار داریم، حقایق ثابت و لایتنیغیر نیست یا چنین مواردی در آن خیلی کم است. غالباً نظریاتی است که دائماً در حال تحول، تکامل، و نسخ و ابطال است.

بنابراین، همان‌گونه که عرض شد، گفتند نظریات ذکر شده در منابع دینی با علم سازگار نیست و از این رو، باید یکی را قبول کرد و چون علم را نمی‌توان رد کرد، باید دین حذف شود، منتها کسانی که خیلی معتدل بودند، گفتند دین را



به گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کنیم، مثلاً می‌گوییم زبان دین زبان خاصی است. شاید بتوان گفت که اصلاً مطرح کردن علم دینی و غیردینی، خیلی کار درستی نبود. نخست می‌بایست بحث اسلامی کردن دانشگاه‌ها مطرح شود، یعنی در مقابل تهاجمات، انحرافات، و تضادهای موجود چه باید کرد؟ یکی از راه‌ها هم تحول تکاملی و برطرف کردن نقص‌های این علوم است، اما به نظر می‌رسد این که علم، دو گونه دینی و غیردینی است، آیا علم دینی و غیردینی وجود دارد یا خیر، بیشتر، یک زاویه انحرافی است تا مسئله‌ای اصلی.

## امکان تحول جهانی در علم

حقیقت این است که نه تنها علمی که در دانشگاه‌های کشور تدریس می‌شود، بلکه به طور کلی رویکرد علوم امروز در دنیا - که عمدتاً از غرب و ترجمه کلمه به کلمه آثار غربی است - عیب‌ها و کمبودهایی دارد. شناسایی این کمبودها می‌تواند به این امر کمک کند که نه تنها علوم دانشگاهی کشور با اهداف، اغراض و آرمان‌های اسلامی و انقلابی ما منافات نداشته باشند، بلکه بعداً بتوانند اصلاً این نگرش جهانی را نسبت به علم عوض کنند. اصلاً نباید بعید بدانیم که اگر واقعاً به خود بیاییم، خود را بشناسیم و تلاش صحیح بکنیم، بتوانیم در دنیا پیشگام

تحول در همه علوم باشیم. مگر تحولی که از رنسانس در اروپا پیدا شد چگونه بود؟ چه کسانی تحول را ایجاد کردند؟ افرادی فکر کردند و مغزشان را به کار گرفتند. استعداد و مبانی فکری ما کمتر نیست، فقط همتان ضعیف‌تر است و در مقابل غرب مقداری خودباختگی پیدا کرده‌ایم. همتان در انجام کارهای روزمره صرف می‌شود و به مسائل اصلی نمی‌پردازیم. هیچ بعید ندانید که در صورت گام نهادن در مسیر صحیح برای تکامل علوم خودمان، بتوانیم پیشگام شویم و تحولی جهانی در علم پدید بیاوریم. نخستین قدم برای این کار، آسیب‌شناسی علوم موجود است.

## آسیب‌شناسی علوم موجود

خواه‌ناخواه در هر علمی یک محور و موضوع تعیین

استعداد و مبانی فکری ما کمتر نیست، فقط همتان ضعیف‌تر است و در مقابل غرب مقداری خودباختگی پیدا کرده‌ایم. همتان در انجام کارهای روزمره صرف می‌شود و به مسائل اصلی نمی‌پردازیم. هیچ بعید ندانید که در صورت گام نهادن در مسیر صحیح برای تکامل علوم خودمان، بتوانیم پیشگام شویم و تحولی جهانی در علم پدید بیاوریم. نخستین قدم برای این کار، آسیب‌شناسی علوم موجود است.

شده و درباره احوال و عوارض آن بحث می‌شود. هر علمی موضوع خاصی دارد، مثلاً در طب، راجع به بدن انسان و سلامتی‌اش، و در کیهان‌شناسی، درباره اجرام علوی صحبت می‌شود. در یک علم ابتدا سؤالاتی مطرح می‌شود که باید به آن‌ها پاسخ داد، یعنی مجهولی وجود دارد که باید در سایه این علم، کشف و معلوم شود. تبدیل مجهول به معلوم با استفاده از معلوم دیگری خواهد بود. این همان چیزی است که در منطق - مخصوصاً در برهان شفا- به صورت مفصل بحث شده است. بالأخره، در هر علمی از اصولی تبعیت می‌شود که از قبل پذیرفته شده‌اند و تلقی به قبول می‌شوند. به عبارتی دیگر، این اصول، پیش‌فرض‌ها و اصول موضوعه هستند که مسائل بر اساس آن‌ها حل می‌شوند. حتی ریاضیات و هندسه نیز - همان‌گونه که متخصصین می‌دانند - بر اصولی مبتنی است و همه مسائل هندسه بر چند اصل اقلیدس مبتنی هستند که می‌گویند دیگر نیازی به اثبات ندارند. این مسائل، ثابت هستند و مسائل دیگر بر اساس آن‌ها حل می‌شوند. هر علمی در نهایت به یک سلسله اصولی می‌رسد که بر اساس آن‌ها مسائل آن علم حل می‌شود. این اصول کجا اثبات می‌شوند؟ بعضی از این اصول در علم دیگری - که چه بسا هم عرض یکدیگر باشند- اثبات می‌شوند. مثلاً در پزشکی امروز، از قواعد ثابت شده در شیمی استفاده می‌شود و در برخی معالجات - فیزیوتراپی، ماساژ، و ... - حتی اصول فیزیکی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در موارد بسیاری نیز از مسائل نور، حرکت، و ... استفاده می‌شود که هر کدام علم خاص خودش را دارد، اما به عنوان مثال، در پزشکی مسائلی نظیر انکسار نور و قواعد مکانیک بحث نمی‌شوند، بلکه این مسائل و قواعد در جای دیگری اثبات شده‌اند و در این علم به آن‌ها اعتماد می‌شود و برای حل مسائل، مورد استفاده قرار می‌گیرند. همه می‌دانند که برای اثبات هر مسئله در یک علم، از اصول موضوعه و مصادرات استفاده می‌شود که امروزه از آن به پیش‌فرض‌ها تعبیر می‌شود. یقینی بودن یک مسئله در گرو اثبات قبلی پیش‌فرض‌ها است. آن پیش‌فرض‌ها نیز به نوبه خود، بر اصول دیگری مبتنی است تا اینکه در نهایت به اصول معرفت‌شناسی برسد، مانند اینکه اصلاً از کجا معلوم که درک ما صحیح باشد؟، از کجا معلوم که ادراکات حسی ما درست است؟، عقل چیست و قضاوتش از کجا و بر چه اساسی است؟، و ...

اگر بخواهیم به لحاظ منطقی، همه مراحل یک علم را درست اثبات کنیم، اول باید از معرفت‌شناسی شروع کرده، و سپس برای استنباط مجهولات از معلومات، از قواعد منطق استفاده کنیم. از این قواعد منطقی در قواعد هستی‌شناسی عام - امور عامه یا متافیزیک - استفاده می‌شود و بر اساس آن‌ها در هر رشته‌ای از

علوم، باید موضوع خاص آن علم، تعریف و شناسایی شود، مثلاً در علوم انسانی باید انسان تعریف شود. این‌ها همه اصول موضوعه هستند. اگر بخواهیم همه آن‌ها را یکی یکی و به ترتیب اثبات کنیم، عمر نوح می‌خواهد. بررسی ترتیبی و حل مسائل معرفت‌شناسی، منطقی، فلسفی، انسان‌شناسی تا برسد به یک رشته‌ای از علوم، شدنی نیست. به همین دلیل، بشر از آن وقتی که علوم رواج پیدا کرده و دانشگاه‌ها تأسیس شده است، همیشه این روش را در پیش گرفته که ابتدا در هر علمی پیرامون احوال موضوع خاصی صحبت می‌کنند و صحت اصول موضوعه‌اش را مفروض می‌گیرند و برهانی بودن یک قضیه را مشروط به ثابت شدن آن‌ها در جای خود می‌دانند، اما دیگر درباره خود آن‌ها صحبت نمی‌کنند، زیرا در این صورت، کار به درازا می‌کشد و بحث به جایی نمی‌رسد. مثلاً در طب گفته می‌شود که فلان دارو مولکول‌های غذایی را می‌شکند و آن را تبدیل و قابل هضم می‌کند، برای اعصاب مفید است، فلان انرژی را تولید می‌کند، و چیزهایی از این قبیل، اما این که اصلاً مولکول چیست؟ شکسته شدن آن به چه معنا است و چگونه می‌شکند؟ و ... مربوط به شیمی یا فیزیک است و ربطی به پزشکی ندارد. این‌ها را باید مفروض بگیریم و در جای خودش باید بحث بشود، اما به لحاظ منطقی اول باید از معرفت‌شناسی شروع کنیم، و سپس به ترتیب، منطق، آنتولوژی، انسان‌شناسی، و موضوعات هر علم خاص، از جمله موضوع مورد نظر را مورد بحث قرار دهیم.

### الف) مبتنی نبودن علوم بر اصول موضوعه و مبانی صحیح

پس، به طور طبیعی همه علوم بر یک سلسله قواعد قبلی مبتنی هستند. قبلاً فلسفه اولی به عنوان اولین علمی شناخته می‌شد که دیگر مبتنی بر هیچ قاعده قبلی نیست، البته آن وقت علم معرفت‌شناسی هم، جزء فلسفه اولی بود و علم مستقلی شمرده نمی‌شد، اما اگر معرفت‌شناسی را علمی جدا حساب کنیم، شاید اولین علم، معرفت‌شناسی باشد، زیرا اصلاً باید بدانیم آیا می‌توانیم چیزی را بفهمیم یا خیر؟ اگر می‌توانیم چیزی را حل کنیم، راهش کدام است؟، ابزارهای شناختش چیست؟، تا چه اندازه اعتبار دارند؟، و ... اگر بخواهیم همه این مباحث را به صورت تفصیلی بحث و تحقیق کنیم، هیچ‌وقت به جایی نمی‌رسد. بنابراین، همه آنچه امروزه در علوم انسانی دانشگاه‌ها بحث می‌شود، بر یک سلسله اصول موضوعه‌ای مبتنی است. تعیین آن اصول موضوعه کار بسیار بزرگی است؛ اینکه اصول موضوعه یک قضیه چیست؟، آیا به‌کارگیری این اصول موضوعه در اینجا

صحیح است یا ربطی به اینجا ندارد؟، یا اصلاً آن اصول موضوعه باطل است و ادعا می‌شود که مطلب صحیحی است. روش کار صحیح و منطقی این است، اما آنچه در دانشگاه‌ها مشاهده می‌شود، عملاً این‌گونه نیست.

اگر از کسی که دوره لیسانس، فوق لیسانس، و دکترای روانشناسی در دانشگاه را می‌گذرانند بپرسید این مسائلی که در روان‌شناسی مطرح می‌کنید بر چند اصل موضوع مبتنی است و این اصول موضوعه کجا اثبات شده‌اند؟ می‌گویند: بله؟! اصول موضوعه؟! روان‌شناسی چه کار به اصول موضوعه دارد؟ فلان دانشمند این‌گونه گفته است و نتیجه تجربه‌ها و آزمایش‌ها همین است. این که خود تجربه چه اندازه صحت و اعتبار دارد، آیا تجربه کاملی است یا خیر؟، چگونه این تجربه صورت گرفته، این تفسیر ارائه شده و نتیجه‌گیری می‌شود؟، آیا این نتیجه‌گیری صحیح است یا خیر؟، و ... مفروغ عنه است، در صورتی که برای نقادی یک نظریه باید روشن شود که بر چه اصولی مبتنی است؟ آن اصول موضوعه از کجا آمده‌اند؟ آیا آن اصول موضوعه صحیح هستند یا خیر؟

مقام معظم رهبری، در سفری که به قم داشتند، تأکید کردند که علوم انسانی دانشگاهی ما، بر اصول غیراسلامی مبتنی است. این‌گونه نیست که ایشان بی‌حساب چنین تعبیری را به کار برده باشند. هر علمی مبتنی بر یک اصولی است که اگر در جای خودش اثبات شده و صحیح باشند، نتایجی که از آن‌ها گرفته می‌شود نیز می‌تواند صحیح باشد، اما اصول این علوم اشتباه هستند؛ اصول روان‌شناسی در بیشتر مکاتب روان‌شناسی رایج در عصر ما و نیز عملاً آنچه بیشتر در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود مبتنی بر ماتریالیسم، اصالت ماده و اصالت بدن است. اصلاً اعتقادی به وجود روح مستقل از بدن وجود ندارد و هر روز تلاش می‌شود که شواهدی مبنی بر این ارائه شود که روح، صرفاً همان فعل و انفعالات مغز و اعصاب است. همین چند روز قبل یک استاد روانشناسی در تلویزیون تأکید می‌کرد که روح، چیزی جز همین فعل و انفعالات مغز نیست.

آیا با این بینش نسبت به انسان و روان انسان، می‌توان توقع داشت که نتیجه بحث، مطابق با ارزش‌های اسلامی باشد؟ ما نمی‌گوییم این بینش درست است یا غلط، بلکه می‌گوییم این موضوع را طبق همان روش اثبات علمی که خودتان می‌گویید بررسی کرده و این مسئله را اثبات کنید که چرا روحی وجود ندارد. شما می‌گویید قضیه‌ای علمی است که با تجربه آزمایشگاهی ثابت شود و قابل ارائه به غیر باشد. آیا شما در آزمایشگاه ثابت کردید که روحی نیست؟ مگر به وسیله آزمایش، نبودن هم قابل اثبات است؟ آنچه شما آزمایش می‌کنید

چیزهایی است که وجود دارند و با آزمایش اثبات می‌شوند، مانند روابطی که بین اندام‌های بدن است، بین اعصاب، بین حالات روانی و عصبی و حتی جریان خون و تنفس و امثال این‌ها وجود دارد، اما به چه دلیل می‌گویید چیز دیگری نیست. نبودن را از کجا اثبات می‌کنید؟ پس این نظریه شما، علمی - با همان تعریفی که خودتان از علمی بودن دارید - نیست. احتمال بدهیم که واقعاً غیر از بدن چیز دیگری هم هست و بین روح و بدن روابط متقابل وجود دارد، نه این که فقط روح یک حالت انفعالی از اعصاب و سلول‌های مغز باشد. خود روح، واقعیتی دارد، هرچند دیدنی نیست. مگر هر چیزی که واقعیت دارد باید دیدنی باشد؟

تا اینجا مسئله نقد علوم از جهت مبانی و اصول موضوعه‌اش مطرح شد. گاه، بر اساس اصول ماتریالیسم که غیر از ماده و انرژی چیزی وجود ندارد، عدم وجود روح هم پذیرفته شده است. نتیجه‌اش هم این است که خدا، قیامت، وحی، و اموری از این قبیل نیز وجود ندارند. سؤال ما این است که این اصول را از کجا اثبات می‌کنید؟ این که می‌گوییم یک قضیه باید بر اصولی مبتنی شود که مطابق قرآن و روایات باشد، به معنای پذیرش تبعدی نیست، بلکه آنچه قرآن گفته است علمی و دارای برهان است و از این جهت برای ما ارزش دارد.

خلاصه آنکه، یک نقد ما بر روش‌ها و بحث‌های علمی امروزه، ابتدای آن‌ها بر اصول موضوعه‌ای است که نه تنها در جای خودش اثبات نشده، بلکه رد شده است. این اصول در نهایت به کلی‌ترین اصولی که در فلسفه اثبات می‌شود بازمی‌گردند. یکی از سؤالات این بود که فلسفه اسلامی در تحول علوم چه نقشی دارد؟ فلسفه اسلامی به این معنا نیست که وحی بر آن نازل شده است، بلکه به معنای فلسفه‌ای است که بر اساس اصول عقلانی اثبات می‌کنیم و با نتایجی که در دین از آن‌ها می‌گیریم موافق است. در فلسفه است که باید اثبات شود علیتی وجود دارد یا خیر، بین علت و معلول چه رابطه‌ای است، و ...

امروزه مفهوم غربی علت و معلول، همان تعاقب دو پدیده است که هیوم مطرح کرده است. بر اساس آن، اگر تحقق دو پدیده به صورت پشت سر هم و مکرر مشاهده شد، معلوم می‌شود که علت وجود دارد، مثلاً هر وقت کبریت می‌زنیم، نور و حرارت پیدا می‌شود. پس، کبریت زدن علت است، و روشنایی و حرارت، معلول است. این نوع علت در فلسفه اسلامی، یک نوع علت بسیار ضعیف به نام علت اعدادی است. علت حقیقی این است که اصلاً معلول از علتش جداشدنی نیست و اگر معلول از علتش جدا شود، هیچ می‌شود. اصلاً تحقق و واقعیت معلول، در وابستگی به علت است. این مطلب در فلسفه اسلامی اثبات می‌شود.

استاد دانشگاهی که سال‌ها در دانشگاه‌های آمریکا تحصیل و تدریس کرده بود، می‌گفت من دارم تازه معنای علیت را می‌فهمم، زیرا علیت را همان تعاقب دو پدیده می‌دانستم، ولی شما چیز جدیدی می‌گویید. رابطه علیت و معلولیت بین خدا و مخلوق، به معنی تعاقب دو پدیده نیست. در تعاقب دو پدیده، باید پدیده اول از بین برود و باید تقدم زمانی داشته باشد. در تعاقب، اصلاً علیت و معلولیتی در میان نیست، بلکه اعداد است. حال، اگر قضیه‌ای بر اصل علیت مبتنی شد، کدام را قبول کنیم؟ اصل علیت مبتنی بر فلسفه مغرب زمین یا فلسفه اسلامی؟ یا سخن کسانی که می‌گویند اصلاً چه کار به فلسفه داریم؟ شما وقتی می‌گویید علتش این بود، یعنی ناخودآگاه اصل علیت را پذیرفته‌اید و علیت را همین می‌دانید. پس، نمی‌توانید بگویید کاری به فلسفه نداریم، همین که می‌گویید علت است، معلول است، و ... فلسفه است.

همه این قضایا ضرورتاً بر اصولی فلسفی مبتنی است. فلسفه حق و درست - یعنی فلسفه اسلامی - باید زیربنای دلایلی باشد که ما از آن‌ها در علوم استفاده می‌کنیم. پس، فلسفه بر علوم تقدم دارد، زیرا اصول موضوعه علوم را تشکیل می‌دهد. تا این اصول از فلسفه گرفته نشود، نمی‌توان نتیجه صحیحی را از علم گرفت. در غیر این صورت، مسئله‌ای که خیال می‌کنند اثبات شده است بی‌اساس خواهد بود. فرض این است که اصل علیت وجود داشته باشد، درست تعریف شود، رابطه بین علت و معلول معلوم باشد، مناسبات علت و معلول روشن شود، و ... در این صورت است که می‌توانیم نتیجه صحیحی بگیریم.

پس یکی از اشکال‌های وارد بر کلیت روش تحقیقات علمی در دنیای امروز این است که مبتنی بر اصول موضوعه صحیح نیست و گاهی آگاهانه یا ناآگاهانه بر اصولی نادرست مبتنی است که فلسفه صحیح آن‌ها را رد می‌کند. برای اثبات فلسفه نیز باید از اصول معرفت‌شناسی استفاده شود. اینکه عقل انسان درک می‌کند، درست است، اما عقل به چه معنا است؟ درک می‌کند به چه معنا است؟ عقل چگونه می‌فهمد؟ چند نوع ادراک عقلی وجود دارد؟

یکی از اشکال‌های وارد بر کلیت روش تحقیقات علمی در دنیای امروز این است که مبتنی بر اصول موضوعه صحیح نیست و گاهی آگاهانه یا ناآگاهانه بر اصولی نادرست مبتنی است که فلسفه صحیح آن‌ها را رد می‌کند. برای اثبات فلسفه نیز باید از اصول معرفت‌شناسی استفاده شود. اینکه عقل انسان درک می‌کند، درست است، اما عقل به چه معنا است؟ درک می‌کند به چه معنا است؟ عقل چگونه می‌فهمد؟ چند نوع ادراک عقلی وجود دارد؟

مسئله‌ای جدی است که فیزیک، شیمی، کیهان‌شناسی، و حتی فلسفه به معنی متافیزیک و آنتولوژی هم نمی‌تواند جواب بدهد، بلکه معرفت‌شناسی باید پاسخگو باشد. در غیر این صورت آنچه به عقل نسبت داده می‌شود، متزلزل خواهد بود، و این احتمال وجود خواهد داشت که حکم عقل نباشد. الآن طبق بیان شایع، گفته می‌شود که عقل من این‌گونه می‌گوید، در حالی که حکم عقل، یکی است و از این رو همه عقلا در حکم عقلی یک چیز می‌گویند. پس، اختلاف‌هایی که به چشم می‌خورد حاکی از این است که حکم عقل نیست.

## لزوم ابتدای علوم بر مبانی صحیح معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، و انسان‌شناختی

بر اساس اولین نقدی که به همه روش‌های علمی رایج بیان شد، برای تحول در علوم، باید کسانی در معرفت‌شناسی متخصص باشند و مسائل معرفت‌شناسی را اثبات کنند تا اصول موضوعه‌ای را تحویل دیگران بدهند. کسی که یک عمر در معرفت‌شناسی بحث می‌کند، دیگر نمی‌تواند در پزشکی کار کند. وی باید برای تنقیح این اصول، زحمت بکشد تا اگر گفتند این قاعده چیست، بگوید در فلان جا اثبات‌شده است و می‌توانید مراجعه کنید، یعنی فقط نتیجه بحث به کسی که می‌خواهد در آن علم تحقیق کند تحویل داده می‌شود، مثلاً گفته می‌شود که مناسبت بین علت و معلول باید این باشد، اما اثباتش مربوط به فلسفه است و اثبات و حل آن یک عمر زحمت می‌خواهد.

در کدام دانشگاه قبل از ورود به هر رشته‌ای، مسائل معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی آن بیان‌شده و حقیقت انسان تبیین می‌شود؟ همه رشته‌های علوم انسانی مربوط به انسان است. اگر انسان فقط همین بدن باشد، خوب و بد راجع به آن معنا ندارد، بلکه تابع قوانین مکانیکی و قوانین فیزیکی و شیمیایی و به عبارت دیگر، تابع فعل و انفعالات جبری است. در این صورت، اراده و مؤاخذه بر انجام دادن یا انجام ندادن یک کار معنا نخواهد داشت، زیرا افعال انسان، مقتضای قوانین خواهد بود، یعنی پیدایش فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی در بدن باعث حرکت عصبی مغز و در نتیجه پدید آمدن فلان میل و انجام کاری متناسب با آن شده است. تقصیر من چیست؟ تا ثابت نشود که انسان بعد دیگری دارد که غیرمادی است و تابع قوانین جبری مکانیکی نیست، اصلاً جایی برای توبیخ و مؤاخذه، ثواب و عقاب، پاداش و کیفر، دستور، و امر و نهی وجود ندارد و برای عوض شدن یک پدیده باید عوامل فیزیکی و شیمیایی آن تغییر داده شود. با این حال، آیا چنین مکتبی حق دارد راجع به

اخلاق بحث کند؟ کدام خوب و بد، و کدام اخلاق؟ کار شما بحث از پدیده‌های فیزیکی و شیمیایی بدن است؛ اینکه عوامل طبیعی بدن چه اقتضایی دارند؟، چه عواملی در خارج تأثیر می‌گذارند؟، و چه پدیده‌هایی به وجود می‌آیند؟ پس، تا معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، و انسان‌شناسی صحیح نداشته باشیم، سایر پدیده‌هایی که متوقف بر این‌ها است، پاسخ صحیح و متقن نخواهند داشت. پیشنهاد این است که علوم را بر اصول صحیح مبتنی کنید. این کار، مقتضای منطق و عقل انسان - خواه مسلمان یا کافر- است.

### نقش جهان‌بینی و ارزش‌ها در علوم دستوری

نکته دوم در مورد علوم دستوری است. برخی علوم - مانند اخلاق- ماهیتاً دستوری‌اند. اصلاً کار اخلاق هنجاری این است که بگوید چه چیز خوب است، و چه چیز بد، یعنی این کار را بکن، آن کار را نکن. پس، متضمن باید و نباید است. برخی علوم اصلاً باید و نباید ندارند، مثل مسائل ریاضی. البته، به یک معنا باید و نباید دارد، مثلاً می‌گوید این‌گونه چهار عمل را انجام بده تا به نتیجه برسی، اما این باید، باید ارزشی نیست، بلکه در واقع، همان بیان روابط است. یک سلسله علوم - مانند اقتصاد- دو جنبه دارند؛ جنبه توصیفی، و جنبه دستوری و تجویزی. اقتصاد فرمول‌هایی است که از روابط عینی و تجارب زندگی اجتماعی به دست می‌آیند، مثل قانون عرضه و تقاضا که در اقتصاد شهرت دارد و بر اساس آن قیمت تعیین می‌شود.

کشف این رابطه، مسئله‌ای جدا از راه‌های بایسته برای تغییر آن است؛ این مسئله که برای ارزان شدن یک کالای گران چه باید کرد، غیر از مسائل علمی، متأثر از ارزش‌های شخصی و گروهی است. همین فرمول‌های اقتصادی در مکان و زمان خاص، تأثیری غیر از مکان و زمان دیگر دارد. مثلاً اینکه مردم در ماه محرم لباس مشکی زیاد می‌پوشند، ربطی به اقتصاد ندارد. افزایش تقاضای مردم نسبت به لباس مشکی مربوط به یک بحث ارزشی و به دلیل احترام گذاشتن به عزاداری سیدالشهدا علیه السلام در این ماه است. همین امر، باعث می‌شود جنس در بازار کم شده، و در نتیجه گران شود. در مثال ذکر شده، قانون عرضه و تقاضا حاکم است، اما خود این قانون نمی‌گفت امروز قرار است لباس مشکی گران شود. این تغییر قیمت در محیط شیعه اتفاق می‌افتد، ولی در محیطی که اصلاً به این مسائل ارزشی اهمیتی داده نمی‌شود، هیچ تغییری نمی‌کند. دستورهایی هم که برای حل مسائل اجتماعی داده می‌شود باید مبتنی بر آن



جهات ارزشی - بر اساس نظام ارزشی پذیرفته شده - باشد. مثلاً انگور در بعضی استان‌های کشور، زیاد به عمل می‌آید و از آن استفاده‌های مختلفی می‌شود؛ کشاورزان انگور را می‌فروشند، برخی شیرآش را می‌گیرند، و بعضی دیگر، سرکه هم از آن می‌گیرند، اما از تفاله‌ها استفاده نمی‌کنند، اما از همین انگور در یک کشور اروپایی، مثل آلمان یا ایتالیا به صورتی گسترده و کلان برای مشروب سازی استفاده می‌شود. حال، اقتصاد چه می‌گوید؟ می‌گوید اگر می‌خواهید از این میوه خدادادی بیشتر استفاده کنید، مقداری هم مشروب بسازید و در بازار بفروشید تا از شما گران‌تر بخرند. علم اقتصاد نمی‌گوید که مشروب تولید کنید، بلکه می‌گوید استفاده حداکثری از هر ماده‌ای به گونه‌ای که کمتر دور ریخته شود، به نفع شما است. این قضیه صحیحی است، اما علم اقتصاد متکفل بیان اینکه آیا مشروب تولید کنیم یا خیر نیست، هرچند نظام‌های اقتصادی برخی کشورها - مانند بسیاری از کشورهای اروپایی - که مبتنی بر ارزش‌های خاصی هستند، می‌گویند بله. در بعضی از استان‌های آلمان، انگور در سطح بسیار وسیعی کشت شده و عمدتاً در مشروب سازی استفاده می‌شود که درآمدهای کلانی هم دارد.

آیا علم اقتصاد می‌گوید مشروب بسازید؟ خیر، علم اقتصاد رابطه بین این منابع طبیعی را با قیمت افزوده‌ای که در اثر کارهای شما حاصل می‌شود بیان می‌کند، اما بیان باید و نبایدها مربوط به دین و نظام ارزشی ما است و جنبه‌های فردی، گروهی و... دارد. اقتصاد دستوری - اینکه این کار را بکن یا نکن - متأثر از نظام ارزشی است و آن نظام هم به نوبه خود تحت تأثیر جهان‌بینی است. مثلاً، بینش ما نسبت به عالم، دین، خدا، پیغمبر، امام، و ... باعث می‌شود که ایام محرم عزاداری کنیم. عزاداری ما باعث می‌شود لباس مشکی بپوشیم و تقاضا برای لباس مشکی زیاد شود. پس، این‌گونه مسائل، مبتنی بر ارزش‌ها، و آن ارزش‌ها مبتنی بر نوعی جهان‌بینی است.

علم اقتصاد نمی‌گوید که باید مشروب ساخت، بلکه فقط روابط بین پدیده‌ها را با منافی که شما از آن‌ها می‌دانید، بیان می‌کند. این شما هستید که باید تصمیم بگیرید، اگر این کار را انجام دادید چه منافع و چه ضررهایی برای دنیا و آخرت شما دارد و در مقام تضاد بین منافع و مضار تشخیص بدهید که منفعت کدام کار بیشتر است تا عمل کنید و ضرر کدام کار بیشتر است تا ترک کنید. قرآن در این زمینه نمی‌گوید مشروب سازی ضرر اقتصادی دارد، بلکه می‌گوید: «وَأْتِمُمَا اكْبَرَ مِنْ نَفْعِهِمَا» (البقره، ۲۱۹)، ما این اثم را در زندگی طبیعی درک

نمی‌کنیم. این ارزشی است که خدا می‌داند چه آثاری بر آن مبتنی می‌شود. وقتی مشروب زیاد شد، مشروب خوردن زیاد می‌شود. زیاد مشروب خوردن باعث ازدیاد امراض و ضعف عقل می‌شود، و در پیدایش ضررهای عصبی، امراض بی‌علاج، و حتی سرطان مؤثر است. ما این مسائل را لحاظ نمی‌کنیم، بلکه فقط حساب می‌کنیم که نفع فروش انگورها به یک کارخانه مشروب فروشی بیشتر است، اما قرآن با لحاظ مسائل ذکر شده می‌گوید: اثمهما اکبر من نفعهما. این‌گونه نظام ارزشی در علم دخالت می‌کند و این دیگر علم اقتصاد نیست.

### ب) خلط حیثیت‌های توصیفی و دستوری علوم

متأسفانه در دانشگاه‌های ما، این دو حیثیت در علمی مثل اقتصاد، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مدیریت و ... که دو جنبه توصیفی و تجویزی دارند، مخلوط است و عملاً کسی که روان‌شناسی خوانده و مشاور یا روان‌پزشک می‌شود، همان چیزهایی را تجویز می‌کند که به او یاد داده‌اند. اسلامی شدن علوم مربوط به همین جا است. علم، علم است، اما در جایی که عوامل ارزشی دخالت دارند -مانند نوع نسخه‌ای که برای مریض تجویز می‌شود- باید ارزش‌های دینی لحاظ شوند. ارزش‌های دینی به مصالح خود انسان برمی‌گردند؛ در دنیا یا آخرت، در زندگی فردی یا اجتماعی، در کوتاه مدت یا درازمدت. خدا است که می‌داند مجموع این آثار چیست و برآیندش مثبت است یا منفی و در صورت دوم، نهی می‌کند. این به معنای تضاد با علم نیست، زیرا در علم خالص، باید و نباید وجود ندارد، بلکه اوامر و نواهی، عوامل ارزشی هستند که به علم ضمیمه می‌شوند. در این صورت، ما که مسلمان هستیم، باید ارزش‌های اسلامی را رعایت کنیم.

پس علوم دستوری ما به این دلیل که ضرورتاً متأثر از ارزش‌ها هستند، باید متحول شوند. هر علم دستوری متأثر از ارزش‌ها است، مانند اخلاق، سیاست، اقتصاد دستوری، مدیریت، روانشناسی، جامعه‌شناسی، و ... جنبه دستوری این علوم، باید متأثر از نظام ارزشی باشد و از آنجا که نظام ارزشی ما اسلامی است، باید این نظام را بر علوم حکم‌فرما کنیم.

### ج) مسئله تعارض علم و دین

مسئله سوم، مقداری پیچیده‌تر است؛ گاهی در متون دینی، مطالبی -مانند آسمان‌های هفتگانه - ذکر شده است که جنبه ارزشی ندارند، هرچند زیانشان، زبان واقع‌نمایی است. از ظاهر این‌گونه مطالب، استفاده‌ای می‌کنیم، ولی در علم

چنین چیزی اثبات نشده است، و یا احیاناً چیزی ناسازگار اثبات شده است که از این مسئله در مواردی با عنوان تعارض علم و دین یاد می‌شود. در این موارد چه باید کرد؟

پاسخ کلی به این مسئله، به عنوان یک تئوری، این است که هر جا علم قطعی باشد هیچ تراحمی با بیان دینی قطعی ندارد و اگر در جایی تراحم مشاهده شد، یا در استفاده از متن دینی کوتاهی شده است یا در اثبات مسئله علمی. این یک تئوری کلی است که اثبات آن، هنر بزرگی است و برای تشخیص موارد اشتباه، اجتهادی عظیم - شاید وسیع‌تر از اجتهاد در فقه - می‌طلبد. راه‌حلش این است که در کنار بیان یک تئوری در کتابی درسی، بیان کنید که تئوری دیگری هم وجود دارد و به نظر می‌رسد با ظواهر شرع سازگارتر باشد. چه بسا فهم ما از ظواهر اشتباه بوده است و روزی معلوم شود که اشتباه فهمیده‌ایم، یا چه بسا مسئله‌ای که علمی تلقی شده است، علمی نباشد و روزی خطای آن آشکار شود. مثال واضحش مسئله تکامل انواع است، یعنی این که آیا انسان از میمون پدید آمده یا به طور ابتدایی و ارتجالی آفریده شده است. این مسأله در کشورهای اسلامی، از جمله کشور ما مطرح شده است و برخی بزرگان، اشخاص بی‌غرض، و حتی اشخاصی از خود حوزه، نظریه تکامل انواع را تأیید کرده‌اند. بعضی از دانشمندان بنام فیزیولوژی در اروپا شدیداً این تئوری را رد کرده و این نکته را اثبات کردند که نظریه تکامل انواع، علمی نیست و نه تنها هیچ راه اثباتی ندارد، بلکه شواهدی هم بر خلافش وجود دارد. این حرف را خود دانشمندان غربی گفته‌اند! حال، چه بگوییم؟ آیا قاطعانه بگوییم که این نظریه خلاف اسلام است یا برعکس، بگوییم آنچه به اسلام نسبت داده شده است، اسلام نیست و این نظریه مطابق با علم است و آیات و احیاناً روایات را به صورت دیگری تفسیر کنیم؟

البته، این‌گونه مسائل خیلی کم است، ولی به این شکل می‌توان گفت که در این مسئله چند تئوری وجود دارد و به نظر می‌رسد فلان تئوری با مبانی دینی سازگارتر باشد. هیچ دانشمند تجربی و یا عالم دینی قول نداده است که هر مسئله‌ای را اثبات کند. برای قطعی شدن یکی از طرفین مسئله، باید شواهد بیشتری اثبات شود، اما این را می‌دانیم که اگر چیزی با علم قطعی اثبات بشود، منافاتی با منابع دینی نخواهد داشت. به این قانون کلی، علم داریم، اما ممکن است در مواردی نتوانیم قطعی بودن یک طرف را اثبات کنیم و بگوییم هر دو ظنی است. در این صورت می‌گوییم دو نظر وجود دارد؛ ممکن است اولی

صحیح باشد، یا دومی، اما به نظر می‌رسد مثلاً نظر اولی بیشتر با منابع دینی سازگار باشد، یا صرفاً ذکر کنیم که دو نظر وجود دارد. این‌ها قابل حل است. مشکل ما عمدتاً در علوم انسانی است؛ آن هم علوم انسانی که دستوری است یا بعد دستوری دارد و با مبانی ارزشی ما ارتباط پیدا می‌کند. ما در این علوم دستوری و یا ابعاد دستوری یک علم تأکید داریم که نظام ارزشی اسلام رعایت شود، همان‌گونه که دیگران هم - هرچند به صورت ناخودآگاه - از نظام ارزشی خودشان متأثر هستند.

### چکیده پیشنهادهایی برای تحول در علوم

پس، پیشنهاد می‌شود که اصول موضوعه علوم به صورت صحیح تبیین و اثبات شوند. مسائل علمی را بی‌مقدمه و همان‌طور که از خارج به ما تحویل داده‌اند بیان نکنیم، بلکه بگوییم این مسائل مبتنی بر این اصول است. اگر آن اصول، صحیح است بگویید، و اگر نقصی دارد یا ثابت نشده است نیز مطرح شود. این سخن در همه علوم نظری جاری است. این نوع تحول فقط برای ایران نیست، ما به همه علمای دنیا می‌گوییم که مسائلی را که در یک علم اثبات می‌کنید، ضرورتاً مبتنی بر اصول موضوعه‌ای است که نخست باید در جای خود اثبات‌شده باشند، یعنی یک عالم باید پیش از هر چیز و در درجه اول به معرفت‌شناسی اهمیت بدهد، و پس از آن، به هستی‌شناسی و انسان‌شناسی بپردازد. نیز، در هر موردی که دستور در میان باشد - علمی که دستور محض باشد، مثل اخلاق، یا جنبه دستوری داشته باشد، مثل اقتصاد، مدیریت، روانشناسی، و ... - جنبه‌های ارزشی را دخالت بدهیم و آن را به ارزش‌های مادی که بر فرهنگ الحادی دنیا حاکم است واگذار نکنیم. این هم یک نوع تحول کلی در این‌گونه علوم است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهیرین

جهت نیل به تحول در علوم باید اصول موضوعه علوم به صورت صحیح تبیین و اثبات شوند. مسائل علمی را بی‌مقدمه و همان‌طور که از خارج به ما تحویل داده‌اند بیان نکنیم، بلکه بگوییم این مسائل مبتنی بر این اصول است. اگر آن اصول، صحیح است بگویید، و اگر نقصی دارد یا ثابت نشده است نیز مطرح شود. این سخن در همه علوم نظری جاری است. این نوع تحول فقط برای ایران نیست، ما به همه علمای دنیا می‌گوییم که مسائلی را که در یک علم اثبات می‌کنید، ضرورتاً مبتنی بر اصول موضوعه‌ای است که تخت باید در جای خود اثبات‌شده باشند، یعنی یک عالم باید بیش از هر چیز و در درجه اول به معرفت‌شناسی اهمیت بدهد، و پس از آن، به هستی‌شناسی و انسان‌شناسی بپردازد. نیز، در هر موردی که دستور در میان باشد - علمی که دستور محض باشد، مثل اخلاق، یا جنبه دستوری داشته باشد، مثل اقتصاد، مدیریت، روانشناسی، و... جنبه‌های ارزشی را دخالت بدهیم و آن را به ارزش‌های مادی که بر فرهنگ الحادی دنیا حاکم است واگذار نکنیم. این هم یک نوع تحول کلی در این‌گونه علوم است.

سازمان بسیج دانشجویی، قرارگاه شهید باقری، مرکز جنبش نرم‌افزاری

آدرس : تهران، خیابان آیت الله طالقانی، جنب مترو طالقانی،  
مجتمع فرهنگی ۱۲ آبان، ساختمان شهید باقری

تلفن : ۰۲۱-۸۸۳۸۱۵۵۶

رایانامه: jonbeshnarmafzari@chmail.ir



جنبش نرم‌افزاری  
نهضت تولید علم